

سیر تاریخی معنای فقه

○ مسعود امامی

چکیده

نوشتار حاضر طی چهار فصل به بیان سه معنای لغوی کلمه فقه و معنای اصطلاحی آن و سیر تطور و شکل گیری آنها در میان عموم مسلمانان و دانشمندان دینی در طول تاریخ پرداخته و در نهایت به این نتیجه رسیده است که معنای لغوی نخست برای فقه، فهم عمیق معانی می باشد. این معنای از نزول آیه ۱۲۲ سوره توبه به تدریج به معنای دوم که فهم عمیق دین است متحول گردید. سپس در اوایل قرن پنجم، معنای سوم فقه که فهم عمیق احکام شرعی می باشد رواج یافت و تا کنون این معنا میان مسلمانان از لفظ فقه متبادر است. پس در عصر حضور معصومان(ع)، معنای سوم رواج نداشته و به همین جهت نباید نصوص قرآنی و روایی بر این معنا حمل شود. در نهایت در فصل پنجم این نوشتار برخی نتایج علمی برخاسته از فصول قبل بیان شده است.

کلید واژگان: فقه، فقیه، فقها، مرجعیت تقلید.

کلمه «فقه» و مشتقات آن به طور فراوان در قرآن کریم، روایات معصومان(ع) و متون عالمان دینی شیعه و سنی به کار رفته است. علم به احکام شریعت نیز که پربرترین و برجسته ترین دانش در میان دانش های اسلامی است، از گذشته دور تا کنون «فقه» نامیده می شود. پس این کلمه دارای جایگاه مهمی در معارف اسلامی و میان مسلمانان است. در عین حال این واژه از صدر اسلام تا زمان حاضر دچار تحولات معنایی متعدد شده است. این تحولات در سده های مختلف به وقوع پیوسته و همین واقعیت موجب شده که معنای متبادر از این کلمه و مشتقات آن در متون اسلامی با توجه به تاریخ صدور آن متفاوت باشد. از این رو لازم است این معانی از یکدیگر باز شناخته شود و تاریخ دگرگونی های آنان نیز کم و بیش تعیین گردد تا بر پایه آن بتوان به فهم درستی از این کلمه و مشتقات آن در متون اسلامی، به خصوص قرآن کریم و روایات معصومان(ع) دست یافت.

فصل اول: معنای نخست فقه

در معنای نخستین فقه اختلاف است. دیدگاه های مختلفی در این باره مطرح شده که برخی از آنها به هم نزدیک و یا با یکدیگر قابل جمع است. از این رو نخست به طرح تفصیلی اقوال می پردازیم، سپس رابطه آنها با یکدیگر را بررسی می کنیم. اقوال در این مورد عبارت است از:

قول اول: بعضی از لغت شناسان، فقه را به معنای «فهم» دانسته اند.^۱ برخی از فقها نیز فقه را در لغت همین گونه معنا کرده اند.^۲ شهید اول در معنای لغوی فقه می گوید:

۱. جوهری، الصحاح، ج ۶، ص ۲۲۴۳.

۲. علامه حلی، تحریر الاحکام الشرعیة، ج ۱، ص ۳۰؛ شهید اول، القواعد والفوائد، ج ۱،

«فقه در لغت به معنای فهم است و فهم نیز به معنای علم است. معنای دیگر

فقه، تیزبینی ذهن برای کسب علوم می باشد.»^۳

قول دوم: برخی آن را به «علم» معنا کرده اند.^۴

قول سوم: بعضی آن را به «علم» و «فهم» با هم معنا کرده اند.^۵ برخی مانند

سمعانی (م ۴۸۹) و زرکشی (م ۷۹۴) فقه، فهم، علم و ادراک را به یک معنا

می دانند و کوشیده اند این ادعا را ثابت کنند.^۶

قول چهارم: برخی، فقه را به فهم و درک معنا از روی دقت و تأمل معنا

کرده اند.^۷ قرافی (م ۶۸۴) همین قول را برگزیده است. او از ابو اسحاق شیرازی (م

۴۷۶) نقل می کند که فقه به معنای «ادراک الأشياء الخفية» است و به همین سبب

> ص ۳۰؛ عاملی، معالم الدین، ص ۲۶؛ میرزای قمی، قوانین الاصول، ص ۵؛ اصفهانی،

هدایة المسترشدين، ج ۱، ص ۴۹؛ حر عاملی، الفوائد الطوسية، ص ۵۳۹؛ کاشف

الغطاء، باب مدينة العلم، ص ۶؛ ابن قدامه، روضة الناظر و جنة المناظر، ص ۵۳؛

کلوذانی، التمهيد في اصول الفقه، ص ۳؛ انصاری، فتح الوهاب، ج ۱، ص ۸؛ شریبی،

معنی المحتاج، ج ۱، ص ۵؛ ملیباری فنائی، فتح المعین، ج ۱، ص ۲۱؛ عسقلانی، فتح

الباری، ج ۱، ص ۱۴۷؛ عینی، عمدة القاری، ج ۲، ص ۴۳؛ بغدادی، الواضح في اصول

الفقه، ج ۱، ص ۷.

۳. شهید اول، ذکرى الشيعة، ج ۱، ص ۴۰.

۴. ابن فارس، معجم مقائيس اللغة، ج ۴، ص ۴۴۲؛ ابن فارس، مجمل اللغة، ص ۵۵۱؛

حمیری، شمس العلوم و دواء كلام العرب من الكلوم، ج ۸، ص ۵۲۳۰؛ زبیدی، تاج

العروس، ج ۱۹، ص ۷۲؛ جوینی، التلخیص في اصول الفقه، ص ۱۰۵.

۵. ابن سیده، المحکم و المحيط الاعظم، ج ۴، ص ۱۲۸؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۳،

ص ۵۲۲؛ فیومی، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۴۷۵؛ ابوالبقاء، الکلیات، ص ۶۹۰؛

طریحی، مجمع البحرين، ج ۶، ص ۳۵۵.

۶. سماعی، قواطع الادلة في الاصول، ص ۳۳؛ زرکشی، البحر المحيط، ج ۱، ص ۲۰؛ نمله،

الجامع لمسائل اصول الفقه، ص ۱۱؛ کاشف الغطاء، باب مدينة العلم، ص ۷.

۷. مصطفوی، التحقیق في کلمات القرآن الکریم، ج ۹، ص ۱۲۳.

گفته می شود: «فقهت کلامک»، ولی گفته نمی شود: «فقهت انّ السماء فوقنا». قرائی می گوید: «برخی دیگر نیز این قول را برگزیده اند».^۸

زرکشی از قرائی نقل می کند که می گوید:

فقه، مختص به علوم نظری است که در مظانّ خفا می باشند، پس پسندیده

نیست که گفته شود: «فقهت انّ الاثنین اکثر من الواحد». همچنین به کسی

که فقط علم به ضروریات احکام شرعی دارد فقیه گفته نمی شود.^۹

همچنین محمود بن زید ماتریدی (متوفای اواخر قرن پنجم) می گوید:

فقه، دستیابی به معنای پنهانی است که حکم به آن تعلق گرفته است و فقه

دانشی است که استنباط می شود و نیاز به تأمل و نظر دارد.^{۱۰}

ابوهلال عسکری (م ۳۹۵) در مقام تفاوت معنای علم و فقه می گوید:

فقه، علم به مقتضای کلام از روی تأمل است. برای همین گفته نمی شود که

«انّ الله يفقه»، زیرا خداوند به تأمل وصف نمی گردد. به مخاطب گفته

می شود: «تفقه ما اقوله»؛ یعنی تأمل کن در آنچه می گویم تا آن را بشناسی.

فقه فقط در مورد فهم معنای کلام به کار می رود. خداوند می فرماید: «لا

یکادون يفقهون قولاً». آیه شریفه «وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» به لفظ تسبیح

به کار رفته است که قول و سخن می باشد. علم شریعت نیز فقه نامیده

می شود؛ زیرا مبتنی بر فهم کلام خدا و رسول او است.^{۱۱}

ابوالبقاء (م ۱۰۹۴) بعد از اینکه فقه را به علم، فهم و فطنت معنا می کند،

می گوید:

۸. قرائی، شرح تنقیح الفصول، ص ۲۱؛ قرائی، نفائس الاصول فی شرح المحصول، ج ۱، ص ۱۲۰.

۹. زرکشی، البحر المحيط، ج ۱، ص ۲۰.

۱۰. ماتریدی، کتاب فی اصول الفقه، ص ۳۴.

۱۱. عسکری، الفروق اللغویة، ص ۴۱۲.

فقه در عرف به معنای وقوف بر معنای خفی است که حکم به آن تعلق گرفته است. برای همین گفته شده: فقه، رسیدن به علم غائب به واسطه علم حاضر است؛ یعنی فقه تعقل و اطلاع بر امور است که درک و شعور را در پی دارد.^{۱۲}

جرجانی (م ۸۱۶) نیز به نقل از برخی، معنایی مشابه معنای ابوالبقاء ذکر می‌کند و می‌افزاید که خداوند به همین سبب به فقه توصیف نمی‌شود.^{۱۳} محمد ابوزهره از معاصران می‌گوید: «فقه در لغت به معنای فهم عمیق و نافذی است که به واسطه آن، غایت افعال و اقوال شناخته می‌شود».^{۱۴}

ابوحیان اندلسی (م ۷۵۴) در تفسیر دو آیه ذیل به تفاوت معنای علم و فقه اشاره کرده است:

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا
الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ
فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ؛^{۱۵}

و اوست کسی که ستارگان را برای شما قرار داده تا به وسیله آنها در تاریکی‌های خشکی و دریا راه یابید. به یقین، ما دلایل خود را برای گروهی که می‌دانند به روشنی بیان کرده‌ایم و او همان کسی است که شما را از یک تن پدید آورد. پس برای شما قرارگاه و محل امانتی مقرر کرد. بی تردید، ما آیات خود را برای مردمی که می‌فهمند به روشنی بیان کرده‌ایم.

در آیه نخست، هدایت به سبب ستارگان نشانه‌ای برای کسانی شمرده شده که

۱۲. ابوالبقاء، الکلیات، ص ۶۹۰.

۱۳. جرجانی، التعریفات، ص ۲۷۲.

۱۴. ابوزهره، اصول الفقه، ص ۷.

۱۵. انعام، آیه ۹۷ و ۹۸.

«علم» دارند و در آیه دوم آفرینش انسان‌ها از یک جان، نشانه‌ای برای کسانی است که دارای «فقه» هستند. او در بیان علت تفاوت تعبیر به علم و فقه در این دو آیه می‌گوید:

هدایت به سبب ستارگان امری است که به راحتی فهمیده می‌شود از این رو در آیه اول کلمه «یعلمون» به کار رفته است، اما چون درک آفرینش انسان‌ها از یک جان نیازمند فکر و دقت نظر است به همین سبب در آیه دوم کلمه «یفقهون» استعمال شده است؛ زیرا «فقه» به معنای به کارگیری فطنت، زیرکی و دقت نظر می‌باشد.^{۱۶}

تفاوت علم و فهم

برای روشن شدن چهار معنای ذکر شده که در آنها معنای فقه با معنای فهم و علم پیوند خورده است، می‌بایست تفاوت میان معنای «علم» و «فهم» روشن شود.

برخی، علم و فهم را به یک معنا می‌دانند و میان آن دو فرقی ننهاده‌اند و فهم را به علم معنا کرده‌اند.^{۱۷} برخی نیز فهم را به «معرفت» معنا کرده‌اند که مترادف علم است.^{۱۸} پس فهم و علم نیز مترادف می‌گردند. اما جمعی دیگر از لغت‌شناسان، فهم را به «علم به معنای شیء» می‌دانند.^{۱۹} این معنا اخص از معنای مطلق علم است و شامل علم حسی به ذوات و أعراض آنها نمی‌شود. ابو هلال عسکری، آن را به معنای «علم به معنای کلام هنگام شنیدن»

۱۶. ابو حیان، البحر المحيط فی التفسیر، ج ۴، ص ۵۹۶.

۱۷. جوهری، الصحاح، ج ۵، ص ۲۰۰۵؛ ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۴۵۷.

۱۸. خلیل بن احمد، العین، ج ۴، ص ۶۱؛ ابن عباد، المحيط فی اللغة، ج ۴، ص ۱۰.

۱۹. حمیری، شمس العلوم، ج ۸، ص ۵۲۶۹؛ جزایری، فروق اللغات، ص ۱۷۶.

می‌داند. این معنا نیز اخص از معنای مطلق علم و اخص از معنای پیشین است. او می‌افزاید که خداوند به همین سبب به فهم توصیف نمی‌شود؛ زیرا خداوند به حقیقت همه اشیاء علم ازلی دارد. سپس می‌گوید: «برخی گفته‌اند که فهم، فقط در کلام به کار می‌رود» و ابو احمد بن ابی سلمه می‌گوید: «فهم در کلام و غیر کلام از موارد بیان، مانند اشاره نیز به کار می‌رود».

ابو هلال در مقام حل این اختلاف می‌گوید: «اصل این است که فهم علم به معنای کلام هنگام شنیدن است اما در مورد اشاره نیز به کار می‌رود؛ چون اشاره جانشین کلام در دلالت بر معنا است».^{۲۰} روشن است که بر اساس همین مناط، استعمال فهم در موارد علم به معنای کلام مکتوب، به طریق اولی خواهد بود.

سپس ابو هلال عسکری از قول برخی نقل می‌کند که علم، نفس ادراک است ولی فهم، اخص از علم است و به معنای ادراک خفی و دقیق می‌باشد. به همین سبب خداوند در آیه شریفه «فَقَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَ كَلَّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا»^{۲۱} فهم را مختص سلیمان دانسته و علم را به هر دو، نسبت داده است.^{۲۲}

فخر رازی می‌گوید: «فهم تصور معنا از لفظ مخاطب است».^{۲۳} زبیدی می‌گوید: «علم مطلق ادراک است و فهم سرعت انتقال نفس از امور خارجی به غیر آن است». آمدی می‌گوید: «فهم، زیرکی و توانایی ذهن برای دریافت مطالب است».^{۲۴}

در روایات متعددی میان علم و فهم فرق گذاشته شده است؛ مانند این

۲۰. عسکری، الفروق اللغویة، ص ۴۱۴.

۲۱. انبیاء، آیه ۷۹.

۲۲. عسکری، الفروق اللغویة، ص ۴۱۴.

۲۳. فخر الدین رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۴۲۲.

۲۴. زبیدی، تاج العروس، ج ۱۷، ص ۵۴۶.

جملات که از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است:

أَلَا لَأَخْبِرَ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفْهَمٌ؛^{۲۵}

در دانشی که در آن فهم نباشد خیری نیست.

مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رِيحَ وَمَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِرَ وَمَنْ خَافَ أَمِنَ وَمَنْ اعْتَبَرَ أَبْصَرَ وَمَنْ أَبْصَرَ فَفَهِمَ وَمَنْ فَهِمَ عِلْمٌ؛^{۲۶}

هر کس به محاسبه نفس خود پرداخت سود برد و هر کس از نفس خود غافل ماند زیان کرد و هر کس ترس (از خدا و روز جزا) داشت در امان خواهد بود و هر کس پند گرفت بینا گشت و هر کس بینا گردید فهمید و هر کس فهمید آموخت.

وَالْعَدْلُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى غَائِصِ الْفَهْمِ وَغَوْرِ الْعِلْمِ وَزُهْرَةِ الْحُكْمِ وَرَسَاخَةِ الْحِلْمِ، فَمَنْ فَهِمَ عِلْمَ غَوْرِ الْعِلْمِ وَمَنْ عِلْمَ غَوْرِ الْعِلْمِ صَدَرَ عَنْ شَرَائِعِ الْحُكْمِ؛^{۲۷}

عدالت (در میان پایه های ایمان) بر چهار قسم است: بر فهمی ژرف نگرنده، و دانشی پی به حقیقت برنده، و نیکو داوری فرمودن، و در بردباری استوار بودن. پس آن که فهمید به ژرفای دانش رسید و آنکه به ژرفای دانش رسید از آبشخور شریعت سیراب گردید.

در دو جمله اخیر، میان فهم و علم تفاوت نهاده شده و فهم، مقدمه علم شمرده شده است. اگر فهم به معنای «علم به معنای کلام و مانند آن» باشد روایات مزبور معنای مناسبی می یابد و آن عبارت است از اینکه هر کس معانی اشیا را دریافت، بر دانش او افزوده می شود یا به عمق دانش دست می یابد.

۲۵. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۷۳.

۲۶. سید رضی، نهج البلاغة، ص ۴۴۴.

۲۷. همان، ص ۴۰۹.

ابن ابی الحدید در شرح جمله نخست میان معنای این دو کلمه فرقی نمی‌گذارد و هر دو را به معنای مطلق شناختن معنا می‌کند و تفاوت را در متعلق شناخت می‌داند. از این رو به تکلف می‌افتد و جمله را این گونه معنا می‌کند که «هر کس مقدمات یک حقیقت را شناخت به نتیجه نیز علم پیدا خواهد کرد».^{۲۸}

قول پنجم: جمعی از لغت شناسان، معنای نخستین فقه را «شق» و «فتح» می‌دانند که به تدریج در معنای علم و فهم به کار رفته است.^{۲۹} هر وی نیز همین قول را برگزیده است.^{۳۰} زمخشری می‌گوید:

هر ثلاثی مجردی در زبان عربی که فاء الفعل آن «فاء» و عین الفعل آن «قاف» باشد دارای معنای «شق» و «فتح» است. او سپس به کلماتی مانند فقا، فقق، فقع، فقر و فقص مثال می‌زند.^{۳۱}

مقصود این گروه از لغت شناسان این است که این گونه کلمات، در عین حال که دلالت بر معنای خاص خویش دارند متضمن معنای «شق» و «فتح» نیز می‌باشند، نه اینکه همه به یک معنا و مترادف با یکدیگر هستند. بنابراین، «فقه» به معنای علم و فهم است، ولی علم و فهمی که از شکافتن دانش‌های دیگر به دست می‌آید. در مقابل آن، علم و فهمی خواهد بود که به آسانی و بدون تلاش نظری حاصل شود، مانند علمی که از به کارگیری حواس پنج گانه به دست می‌آید.

رابطه این کلمات با یکدیگر «اشتقاق اکبر» نامیده می‌شود که در آن، الفاظ در

۲۸. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۹، ص ۲۸.

۲۹. زمخشری، الفائق في غريب الحديث، ج ۳، ص ۴۵؛ جزری، النهاية في غريب الحديث و الأثر، ج ۳، ص ۴۶۵.

۳۰. موسوعة الفقه الإسلامي طبقاً لمذهب أهل البيت (ع)، ج ۱، ص ۱۸ به نقل از: الغریبین (مخطوط)، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳۱. زمخشری، الفائق في غريب الحديث، ج ۳، ص ۴۶.

همه حروف اصلی با هم اشتراك ندارند، بلکه در بعضی با هم مشترك هستند؛ بر خلاف «اشتقاق کبیر» و «اشتقاق صغیر» که در اولی، الفاظ در همه حروف اصلی با هم مشترك می‌باشند، ولی ترتیب حروف در هر لفظ نسبت به لفظ دیگر متفاوت است؛ مانند «حمد» و «مدح» و در دومی، الفاظ در همه حروف اصلی و ترتیب آنها با یکدیگر مشترك می‌باشند. در علم صرف فقط به «اشتراك صغیر» پرداخته می‌شود؛ در حالی که اگر چه «اشتقاق کبیر» و «اشتقاق اکبر» در علم صرف کارایی ندارند، ولی برای کشف دقایق معانی الفاظ در علم لغت کارایی فراوان دارند.^{۳۲}

قول ششم: راغب اصفهانی (م ۵۰۲) فقه را به «التّوصل إلى علم غائب بعلم شاهد، فهو أخص من العلم» معنا کرده است.^{۳۳} ابوالبقاء نیز این معنا را برای فقه تأیید کرده است.^{۳۴} این معنا نزدیک به معنای پیشین است؛ زیرا در این صورت، فقه به معنای مطلق دانش نیست و دانشی را که بدون تلاش فکری حاصل می‌شود، شامل نمی‌گردد. بلکه فقه به معنای دانشی است که با تلاش و کوشش فکری همراه است و با کاوش در دانش‌های پیشین به دست می‌آید.

قول هفتم: برخی فقه را به معنای «علم در دین» می‌دانند.^{۳۵}

قول هشتم: برخی در عین حال که فقه را به علم معنا کرده‌اند، «فطنت» را نیز از معانی آن ذکر کرده‌اند.^{۳۶} علی بن محمد آمدی (م ۶۳۱) فقه را به معنای فهم

۳۲. سکاکی، مفتاح العلوم، ص ۱۴؛ مصطفوی، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۱، ص ۱۱.

۳۳. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۶۴۲.

۳۴. ابوالبقاء، کلیات، ص ۶۹۰.

۳۵. خلیل بن احمد، العین، ج ۳، ص ۳۷۰؛ صاحب بن عباد، المحيط في اللغة، ج ۳، ص ۳۴۷؛ ابن سیده، المحکم والمحیط الاعظم، ج ۴، ص ۱۲۸.

۳۶. ابن سیده، المحکم والمحیط الاعظم، ج ۴، ص ۱۲۸؛ زییدی، تاج المروس، ج ۱۹، ص ۷۲؛ ابوالبقاء، کلیات، ص ۶۹۰.

می‌داند، ولی فهم را هم معنای علم نمی‌داند. او معتقد است فهم، جودت ذهن و آمادگی آن برای درک حقایق است در حالی که علم، مطلق ادراک است.^{۳۷}

قول نهم: فخررازی (م ۶۰۶) فقه را به «علم به غرض متکلم از کلامش» معنا کرده است.^{۳۸} او می‌گوید:

کفار قریش چون غرق در شهوات و شبهات خود بودند به غرض خداوند از اسلام و شریعت پی نمی‌بردند و خداوند به همین سبب می‌فرماید:

«لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا».^{۳۹}

شیخ الاسلام سبکی (م ۷۵۶) در توضیح این قول می‌گوید:

غرض متکلم چیزی بیش از معنای وضعی لفظ است. معنای وضعی لفظ را کسانی که با معنای الفاظ آشنا هستند می‌فهمند، ولی به آنها فقیه گفته نمی‌شود.^{۴۰}

قول فخررازی پس از او مورد پذیرش برخی مانند جرجانی (م ۸۱۶)،^{۴۱} و مورد انتقاد برخی دیگر واقع شد. از جمله محمد بن محمود عجلی (م ۶۵۳) از نخستین شارحان کلام او بر وی خرده می‌گیرد و فقه را به فهم معنای کند.^{۴۲}

جمع بندی اقوال: از جمع بندی آرای صاحب نظران به دست می‌آید که علم، فهم و فقه دارای معانی مختلفی می‌باشند و دقیقاً به یک معنا نیستند. علم اعم از فهم، و فهم اعم از فقه است. علم به معنای مطلق ادراک می‌باشد و فهم به معنای ادراک معنای کلام و مانند کلام است و فقه به معنای ادراک دقیق و از روی تأمل معنای کلام و مانند کلام است.

۳۷. اندلسی، الإحكام في اصول الأحكام، ج ۱، ص ۵.

۳۸. فخرالدین رازی، المحصول في علم اصول الفقه، ج ۱، ص ۵.

۳۹. فخرالدین رازی، مفاتيح الغيب، ج ۲، ص ۴۲۲.

۴۰. سبکی، الابهاج في شرح المنهاج، ج ۱، ص ۲۸.

۴۱. جرجانی، التعريفات، ص ۲۷۲.

۴۲. عجلی، الكاشف عن المحصول، ج ۱، ص ۱۳۴.

برخی مانند ابو هلال عسکری - چنانچه گذشت - قید دقت را در معنای فهم اضافه کرده اند. به نظر می رسد وجود این قید به سبب خصوصیت درک معنا است که آن را از درک حسی جواهر و أعراض متمایز می کند. انسانی که با شنیدن کلامی، معنای آن را درک می کند نسبت به انسانی که با دیدن حیوانی در مقابل خود، وجود او و رنگ و اندازه اش را درک می کند، بیشتر نیازمند به دقت است. پس قید «دقت» بدین سبب نیست که درک معنا گاهی همراه با دقت است و گاهی بدون دقت و آن گاه که همراه با دقت است «فهم» نامیده می شود؛ بلکه بدین سبب است که نفس درک معنا نسبت به درک اعیان نیازمند دقت است. به همین سبب، مطلق درک معنا «فهم» نامیده می شود.

اما فقه به معنای ادراک عمیق، دقیق و از روی تأمل معنای کلام و مانند آن است. در اینجا قید «دقت» به سبب تفاوت جوهری درک معنا با درک حسی نیست، بلکه به سبب تمایز آن با درک غیر دقیق از معنا است. پس درک معنا به طور مطلق «فهم» نامیده می شود و درک دقیق معنا، «فقه» خوانده می شود.

بنابراین، لغت شناسانی که در سه قول نخست، فقه را فهم یا علم، و فهم را علم معنا کرده اند، در واقع معنای عام کلمه را ذکر کرده اند و متذکر معنای خاص آن نشده اند. این شیوه میان بسیاری از لغت شناسان از گذشته تا کنون رایج بوده است که به تفاوت های اندک و ظریف میان لغات اعتنائی کردند و برای سهولت کار، بسیاری از لغات را به یکدیگر معنا می کردند؛ بدون آنکه به بیان تفاوت میان آنها پردازند. همین امر سبب می شد که برخی از اهل لغت مانند ابو هلال عسکری به تدوین کتبی پردازند که در آنها تفاوت لغاتی که در آثار لغت شناسان به یکدیگر معنا می شوند و از این رو به ظاهر مترادف می نمایند، تبیین گردد. بر همین اساس بعضی از محققان در لغت بر این باورند که در لغت عرب مترادف حقیقی، یعنی

توافق دو لفظ در معنای واحد با همه خصوصیات آن، وجود ندارد.^{۴۳}

پس در میان اقوال گذشته، قول چهارم صحیح تر است و اشکال زرکشی به اینکه لغت شناسان فقه را به فهم معنا کرده اند که شامل فهم امور واضح و غیر واضح می شود وارد نیست؛ زیرا آنان در مقام معنای عام فقه بوده اند، چنان که گاهی فهم را نیز به علم که معنای عام آن است، معنا نموده اند.

قول پنجم نیز مؤید معنایی است که در قول چهارم برای فقه بیان شد؛ زیرا دلالت لفظ فقه بر معنای شق و فتح گویای این است که فقه در مواردی به کار می رود که فهم کلام نیازمند ژرف نگری و فرورفتن در عمق معانی و شکافتن آنها است. قول ششم نیز - چنانکه گذشت - قول چهارم را تأیید می کند.

دلالت لفظ فقه بر فطنت و جودت ذهن که در قول هشتم و کلام شهید اول مطرح شده است نیز معنا کردن لفظ به لازم آن است؛ زیرا بدون فطنت و زیرکی نمی توان به عمق معانی دست یافت؛ نه اینکه واقعیت خارجی فطنت، «فقه» نامیده می شود. روشن است که مقصود طرفداران این قول این نیست که موضوع لفظ فقه، جودت و زیرکی ذهن است، زیرا در این صورت بی معنا خواهد بود که فقه متعدی به الفاظی مانند «قول» و «حدیث» شود.

قول نهم نیز بیان دیگری از قول چهارم است؛ زیرا گذر کردن از معانی ظاهری الفاظ و پی بردن به غرض اصلی متکلم که معنا و مقصود اصلی است نیازمند دقت و تأمل است؛ چنان که در عبارت نقل شده از ابوزهره نیز توجه به این نکته شده بود.

فقه در قرآن کریم

با بررسی موارد استعمال فقه و مشتقات آن در قرآن کریم، قول چهارم ثابت می شود. در این آیات، فقه به معنای فهم عمیق و دقیق، تناسب بیشتری با مدلول

۴۳. مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۸.

آیات نسبت به مطلق فهم دارد.

در نه آیه از بیست آیه ای که یکی از مشتقات کلمه «فقه» در آنها به کار رفته است خبر از فقدان «فقه» در کافران و منافقان داده شده و آنان به «لَا يَفْقَهُونَ» و مانند آن توصیف شده اند.^{۴۴} در این دسته از آیات، متعلق فقه ذکر نشده است. در سه آیه دیگر این عبارت آمده است: «جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقُفْرًا».^{۴۵} در این سه آیه نیز «فقه» از کافران نفی شده، ولی متعلق عدم فقه به صورت ضمیر ذکر شده است. مرجع ضمیر چنانچه مفسران گفته اند قرآن کریم است.^{۴۶}

مناسب است معنای نفی فقه در دسته اول از آیات که متعلق آن ذکر نشده است، نفی فهم عمیق باشد، نه نفی مطلق فهم؛ زیرا نفی هر گونه فهمی از کافران و منافقان ادعایی غیر قابل قبول است، مگر اینکه متعلق فهم، حقیقت خاصی مانند قرآن و دعوت پیامبر(ص) باشد. ولی اگر مقصود از این دسته آیات، نفی فهم عمیق باشد نه تنها نیازی نیست که متعلق فهم، را حقیقت خاصی بدانیم، بلکه حتی اگر متعلق فهم حقیقت خاصی مانند قرآن و دعوت پیامبر(ص) باشد - چنان که در دسته دوم آیات این گونه است - نیز استناد فقدان فهم عمیق به کافران و منافقان مناسب تر از استناد فقدان مطلق فهم است؛ زیرا این گونه نیست که کافران و منافقان هیچ معنایی از قرآن و رسالت را دریافته باشند و هیچ درکی از آن نداشته باشند، بلکه آنان به عمق معانی قرآن و حقیقت دعوت پیامبر اکرم(ص) نمی رسیدند. در چهار آیه دیگر، متعلق فقه «قول» و «حدیث» است. در یکی از این آیات

۴۴. اعراف، آیه ۱۷۹؛ انفال، آیه ۶۵؛ توبه، آیه ۸۱، ۸۷ و ۱۲۷؛ فتح، آیه ۱۵؛ حشر، آیه ۱۳؛ منافقون، آیه ۳ و ۷.

۴۵. انعام، آیه ۲۷؛ کهف، آیه ۵۷؛ اسراء، آیه ۴۶.

۴۶. طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن الکریم، ج ۴، ص ۱۰۴؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۴۳؛ طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۱۱۴.

حضرت موسی(ع) از خداوند می خواهد که قومش به «فقه» سخنان او دست یابند: «يَفْقَهُوا قَوْلِي». ۴۷ در آیه ای دیگر قوم حضرت شعیب(ع) به او می گویند که ما به «فقه» بسیاری از سخنان تو نمی رسیم: «مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا نَقُول». ۴۸ در دو آیه دیگر به دو گروه از مردم نسبت داده شده است که آنان «فقه» نسبت به هیچ سخنی ندارند: «قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا»؛ ۴۹ «فَمَا لَهُمْ لَوْلَا الْقَوْمُ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا». ۵۰

معنای مناسب فقه در این چهار آیه، فهم عمیق است، نه مطلق فهم؛ زیرا متعلق فقه در این چهار آیه، سخن و قول است و کسانی که در این آیات برای آنان درخواست «فقه» سخنی شده است و یا از آنان نفی «فقه» نسبت به هر سخنی یا نسبت به سخن خاصی شده است، ناتوان از درک و فهم ابتدایی سخن دیگران نبودند، بلکه ناتوان از فهم عمیق سخنان بودند.

از این رو معنای این چهار آیه این می شود که حضرت موسی(ع) از خداوند می خواهد که قومش به درک عمیق سخنان او دست یابند و قوم حضرت شعیب(ع) به او می گویند که ما عمق سخنان تو و غرض اصلی تو از این سخنان را نمی فهمیم. در دو آیه دیگر نیز فهم عمیق نسبت به سخنان از قومی بدوی یا جاهل و ظاهربین نفی شده است.

در سوره اسراء آمده است: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِغُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ». ۵۱ در این آیه «فقه» تسبیح موجودات از مخاطبان نفی شده است. به نظر می رسد کلمه فقه در این آیه نیز تناسب با معنای فهم عمیق دارد؛ زیرا اگر چه

۴۷. طه، آیه ۲۸.

۴۸. هود، آیه ۹۱.

۴۹. کهف، آیه ۹۳.

۵۰. نساء، آیه ۷۸.

۵۱. اسراء، آیه ۴۴.

مخاطبان از فهم ظاهری و غیر عمیق تسبیح موجودات نیز عاجز هستند و به همین سبب اگر در آیه به جای «لَا تَفْقَهُونَ» کلماتی مانند: «لَا تَفْهَمُونَ» یا «لَا تَعْلَمُونَ» به کار می‌رفت درست بود، ولی چون درک و فهم تسبیح همه موجودات هستی نیازمند فهم عمیق است، پس فهم عمیق از مخاطبان نسبت به این واقعیت پنهان نفی شده است. به عبارت دیگر، پیام قرآن کریم در این آیه این است که شما مخاطبان فاقد فهم عمیق هستید تا به درک تسبیح موجودات دست یابید.

در دو آیه دیگر، آیات تکوینی خداوند ذکر شده و در پایان این دو آیه آمده است که هدف از بیان این آیات تکوینی، «فقه» مردم نسبت به آنها است.^{۵۲} در این موارد نیز فقه با معنای فهم عمیق سازگار است؛ زیرا درک پدیده‌های طبیعی به عنوان نشانه‌های خداوند نیازمند فهم عمیقی می‌باشد تا انسان درکی بیش از ظاهر واقعیت‌های طبیعی داشته باشد. به علاوه برداشت ابوحیان در مورد یکی از این آیات و تناسب آن با معنای فهم عمیق در مقایسه با آیه قبل، پیش از این ذکر شد.

آخرین مورد، آیه ۱۲۲ سوره توبه است که به «تَفَقَّهَ در دین» دعوت کرده و با معنای فهم عمیق سازگار است، بلکه معنای فهم عمیق در این آیه نسبت به مطلق فهم، در کنار فرمان به «تفکر»، «تعقل» و «تدبر» در سایر آیات، دارای پیامی بسیار ارزنده برای دین‌شناسان است و آنان را از جمود و فهم ظاهری دین باز می‌دارد و دعوت به درک عمیق آموزه‌های دینی می‌کند.

پس همه آیاتی که در آنها یکی از مشتقات کلمه فقه به کار رفته است نه تنها با معنای فهم عمیق سازگار می‌باشند، بلکه فریب به اتفاق آنها تناسب بیشتری با این معنا نسبت به معنای مطلق فهم دارند.

۵۲. انعام، آیه ۶۵ و ۹۸.

فصل دوم: معنای دوم فقه

مبدأ تحول در معنای فقه و شکل گیری معنای دوم برای آن، آیه ۱۲۲ سوره توبه بوده است. در این آیه آمده است:

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ؛

و شایسته نیست مؤمنان همگی به سفر روند. چرا از هر گروهی دسته‌ای به سفر نروند تا دانش دین خویش را بیاموزند و چون بازگشتند مردم خود را هشدار دهند، باشد که از زشتکاری حذر کنند؟

در این آیه نیز فقه به معنای لغوی به کار رفته است، اما چون متعلق آن، دین است پس تفقه در آیه به معنای طلب فهم دقیق و عمیق در دین می‌باشد. با توجه به اینکه متعلق تفقه در این آیه مطلق دین است، نه بخشی از دین و نیز با توجه به ظهور عبارت «لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ»، معنای تفقه شامل همه علوم و معارف دینی می‌شود و اختصاصی به علم به احکام شرعی یا قسم دیگری از علوم دینی ندارد؛ زیرا انذار با تفقه در همه دین به خصوص اعتقاد به جهان آخرت حاصل می‌شود.^{۵۳}

معنای دوم در روایات معصومان (ع)

پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) و سپس سایر مسلمانان نیز به تبعیت از قرآن کریم از عبارت «تفقه در دین» استفاده کردند و آن را موضوع مواظب، راهنمایی‌ها و سخنان خویش قرار دادند، مانند این روایات:

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا وَفَقَّهَهُ فِي الدِّينِ وَبَصَّرَهُ عَيْبِهَا؛^{۵۴}

۵۳. غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۳۵؛ شهید ثانی، منیة المرید، ص ۱۵۷؛ طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۴۰۴؛ شهابی، ادوار فقه، ج ۱، ص ۳۲.
۵۴. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۳۰.

هر گاه خداوند خیر بنده ای را بخواهد، او را در دنیا زاهد و در دین فقیه و نسبت به کاستی هایش بصیر می گرداند.

تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَّقَهُ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ فَهُوَ أَعْرَابِي؛^{۵۵}

تفقه در دین داشته باشید. هر کس از شما در دین تفقه نداشته باشد همچون بیابان گردی خواهد بود.

الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ وَالصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَةِ وَتَقْدِيرُ الْمَعِيشَةِ؛^{۵۶}

کمال، همه کمال در تفقه در دین، صبر بر ناملايمات و اندازه گیری معیشت است.

مَنْ لَمْ يَتَّقَهُ فِي دِينِهِ ثُمَّ اتَّجَرَ تَوَرَّطَ الشَّبَهَاتِ؛^{۵۷}

هر کس در دین خود تفقه نداشته باشد سپس تجارت کند در شبهات غوطه ور خواهد شد.

مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ فِقْهِ فِي دِينٍ؛^{۵۸}

خداوند به چیزی برتر از فقه در دین عبادت نشده است.

با استعمال کلمه فقه در علوم و معارف دینی و رواج آن در میان مسلمانان، به تدریج کلمه فقه دچار تحول معنایی شد و در صورت استعمال به طور مطلق و بدون اضافه به دین، به معنای دانش دین و فقیه نیز به معنای دانشمند دینی به کار رفت. در روایات فراوانی این تحول در معنای فقه دیده می شود، مانند این روایات:

الْعُلُومُ أَرْبَعَةٌ الْفِقْهُ لِلْأَدْيَانِ وَالطَّبُّ لِلْأَبْدَانِ وَالتَّحْوِيلُ لِلْسَّانِ وَالتَّجْوُمُ لِمَعْرِفَةِ الْأَزْمَانِ؛^{۵۹}

۵۵. همان، ج ۱، ص ۳۱.

۵۶. همان، ج ۱، ص ۳۲.

۵۷. مفید، المقننه، ج ۱، ص ۵۹۱؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۸۲.

۵۸. طوسی، الامالی، ص ۴۷۴.

۵۹. کراچکی، معدن الجواهر، ص ۴۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۱۸؛ نوری، مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۷۸.

علوم چهار گونه است: فقه برای ادیان، طب برای بدن‌ها، نحو برای زبان و نجوم برای شناخت زمان‌ها.

أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقًّا مَنْ لَمْ يَقْطَعْ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَلَمْ يُؤْمِنْتُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَلَمْ يَرْخُصْ لَهُمْ فِي مَعَاصِي اللَّهِ وَلَمْ يَتْرِكِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ؛^{۶۰}

آیا به شما خبر دهم از کسی که به حق فقیه است: او کسی است که مردم را از رحمت خدا نا امید نمی‌کند و از عذاب او ایمن نمی‌سازد و به آنها رخصت در نافرمانی خدا نمی‌دهد و قرآن را برای رو کردن به غیر آن رها نمی‌سازد.

أَهْلُ الدُّنْيَا أَهْلُ غَفْلَةٍ وَكَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ هُمُ الْفُقَهَاءُ أَهْلُ فِكْرَةٍ وَعِبْرَةٍ؛^{۶۱}
اهل دنیا اهل غفلت هستند و گویا اهل ایمان فقها هستند که اهل فکر و عبرت می‌باشند.

لَاعْمَلِ إِلَّا بِالنِّيَّةِ وَلَا عِبَادَةَ إِلَّا بِالتَّقْوَى؛^{۶۲}
عمل جز با نیت و عبادت جز با تقوه نخواهد بود.

إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ الْفَقِيهِ تَلَّمَ فِي الْإِسْلَامِ ثَلَمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ؛^{۶۳}
هر گاه مؤمن فقیه بمیرد رخنه‌ای در اسلام پدید می‌آید که هیچ چیز آن را پر نمی‌کند.

مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبَّ إِلَيَّ إِلَّا يَلِيسَ مِنْ مَوْتِ فَقِيهِ؛^{۶۴}
مرگ هیچ یک از مؤمنان نزد شیطان خوش تر از مرگ فقیه نیست.

۶۰. صدوق، معانی الاخبار، ص ۲۲۶.

۶۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۳۳.

۶۲. همان، ج ۸، ص ۲۳۴.

۶۳. همان، ج ۱، ص ۳۸.

۶۴. همان، ج ۱، ص ۳۸.

إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ إِضَاعَةَ الصَّلَوَاتِ ... فَمَعْنَاهَا ... يَكُونُ أَقْوَامٌ يَتَّقَهُونَ لِغَيْرِ
اللَّهِ؛^{۶۵}

از نشانه های قیامت پایمال کردن نماز است ... هنگام قیامت ... مردمانی
خواهند بود که برای غیر خدا تفقه در دین می کنند .

مِنْ زِيَّ الْإِيمَانِ الْفَقْهُ وَمِنْ زِيَّ الْفِقْهِ الْحِلْمُ؛^{۶۶}

هیئت ایمان فقه و هیئت فقه بردباری است .

أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْفَقْهُ وَأَفْضَلُ الدِّينِ الْوَرَعُ؛^{۶۷}

برترین عبادت فقه و برترین دینداری پرهیزگاری است .

لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَمْ يَتَّقَهُ مِنْ أَصْحَابِنَا يَا بَشِيرُ، إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ إِذَا لَمْ يَسْتَعْنِ بِفِقْهِهِ

احْتِاجَ إِلَيْهِمْ فَإِذَا احْتِاجَ إِلَيْهِمْ أَدْخَلُوهُ فِي بَابِ ضَلَالَتِهِمْ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ؛^{۶۸}

ای بشیر، هر کس از اصحاب ما که تفقه نکند خیری در او نیست . مردی از
اصحاب ما اگر با فقه خود بی نیاز نگردد نیازمند دیگران می شود و اگر
نیازمند دیگران شود او را در حالی که نمی داند به گمراهی خواهند کشید .

يُظَنُّ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَدْعُونَ أَنَّهُمْ فُقَهَاءٌ عُلَمَاءٌ، أَنَّهُمْ قَدْ أَتَبُوا جَمِيعَ الْفِقْهِ وَالِدِّينِ

مِمَّا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ وَكَانَ كُلُّ عِلْمٍ رَسُولِ اللَّهِ (ص) عِلْمُوهُ وَوَلَا صَارَ إِلَيْهِمْ مِنْ

رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَلَا عَرَفُوهُ؛^{۶۹}

اینان که ادعا می کنند فقیه و عالم هستند گمان می کنند به همه فقه و دین که
امت به آن نیازمندند دست یافته اند، در حالی که همه دانش پیامبر (ص) را
نمی دانند و از آن حضرت به آنها نرسیده است و آن را نمی شناسند .

۶۵. قمی، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۰۴؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۱۰.

۶۶. طوسی، الامالی، ص ۱۹۲.

۶۷. صدوق، الخصال، ص ۳۰.

۶۸. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳.

۶۹. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۶۱.

إِنَّ أَحَبَّ أَصْحَابِي إِلَيَّ أَوْعُهُمْ وَأَفْقَهُهُمْ وَآكْتَمُهُمْ لِحَدِيثِنَا؛^{۷۰}

محبوب ترین اصحابم نزد من باتقواترین و فقیه ترین و کسی است که بیش از دیگران روایات ما را کتمان می کند.

الْفُقَهَاءُ أُمْنَاءُ الرَّسْلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا؛^{۷۱}

فقها امین پیامبران هستند مادامی که غوطه ور در دنیا نشوند.

البته احتمال دارد فقه و مشتقات آن در بعضی از این روایات به معنای اول باشد، چنان که در روایت ذیل به معنای اول است:

سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ طَعْمِ الْمَاءِ، فَقَالَ: سَلْ تَفْقَهًا وَلَا تَسْأَلْ تَعْتَنًا؛
طَعْمُ الْمَاءِ طَعْمُ الْحَيَاةِ؛^{۷۲}

مردی از امام صادق (ع) در باره مزه آب پرسید. ایشان فرمودند: برای تفقه پیرس نه به قصد زحمت دادن؛ مزه آب مزه زندگی است.

در آثار قرن دوم و سوم به موارد متعددی از استعمال کلمه فقه و فقها در کنار کلمات قرائت و قراء برمی خوریم. در این موارد نیز فقه و مشتقات آن در معنای دوم به کار رفته است و مقصود از آن، تقابل میان کسانی است که به فهم عمیق از قرآن و دین دست یافته اند و کسانی که فقط به قرائت قرآن اکتفا کرده اند.^{۷۳}

این نخستین تحول در معنای فقه است. بنابراین، کلمه فقه و مشتقات آن در روایات و اولین متون دانشمندان مسلمان در سه قرن نخست می تواند به این معنا باشد؛ بلکه شاید بتوان گفت که کلمه فقه و مشتقات آن به علت کثرت استعمال در این معنا در طول زمان مزبور، در معنای نخست ظهور ندارد، مگر اینکه قرائن بر خلاف آن دلالت کند.

۷۰. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۲۳.

۷۱. همان، ج ۱، ص ۴۶.

۷۲. همان، ج ۶، ص ۳۸۱.

۷۳. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۳۷۶؛ بی نا، فقه الرضا، ص ۱۲۴ و ۱۴۳؛ مالک بن انس،

الموطأ، ج ۱، ص ۱۷۳؛ شافعی، الام، ج ۱، ص ۸۴.

فصل سوم: معنای سوم فقه

به تدریج کلمه فقه دچار دگرگونی معنایی جدیدی شد. در این تحول دوم، فقه به معنای دانش عمیق دین نیست، بلکه به معنای علم دقیق و عمیق به احکام شرعی می باشد که یکی از علوم دینی است. پس کلمه فقه در طول تاریخ دارای سه معنای متفاوت بوده است: اول فهم عمیق معنای کلام و مانند کلام؛ دوم فهم عمیق همه معارف دینی و سوم فهم عمیق خصوص احکام شرعی.

در معنای سوم همچون دو معنای گذشته، بر تأمل و دقت در فهم، تأکید شده است. بنابراین به کسی که احکام شرعی را می داند، ولی آنها را از روی دقت و تأمل یا به عبارت دیگر، اجتهاد و استنباط نیاموخته است، فقیه گفته نمی شود و دانش او نیز فقه نامیده نمی شود.

تفاوت این سه معنا- چنان که روشن است- به تفاوت در متعلق فهم عمیق می باشد. در معنای اول، متعلق آن معنای کلام و مانند کلام است و در معنای دوم، متعلق آن همه معارف اسلامی می باشد و در معنای سوم، متعلق آن، خصوص احکام شرعی است. متعلق در معنای دوم و سوم نسبت به معنای پیشین خود اخص است. پس کلمه فقه در طول تاریخ، سه معنای متفاوت یافته است که به ترتیب، معانی متأخر نسبت به معانی متقدم در مفهوم بر قیود آن افزوده شده و در نتیجه در مصداق کوچکتر شده است.

قرن های متمادی است که معنای سوم میان مسلمانان رواج دارد. امروزه نیز کلمه فقه و فقیه به طور مطلق و بدون انضمام قرینه ای، ظاهر در معنای سوم است و با وجود قرینه می تواند در معنای اول و دوم به کار رود، مانند «فقه الحدیث» یا «فقه اللغة» که امروزه نیز رایج است و از موارد استعمال فقه در معنای نخست می باشد.

شاید منشأ تحول معنای دوم به معنای سوم این بود که عموم مردم از گذشته تا کنون بر این باور هستند که به عالمان به احکام شرعی بیش از سایر دانشمندان

دینی نیازمند بوده و هستند؛ زیرا مهم ترین دغدغه دینی آنان رعایت احکام عبادی و معاملی شریعت و حفظ صورت ظاهری اعمال است. از این رو شاخص ترین مصداق دانشمند دینی برای آنها کسی است که احکام شرعی را به آنان بیاموزد. به همین سبب، کلمه فقه و فقیه که بر اساس آموزه های قرآن و سنت بر همه معارف دینی و همه دانشمندان دینی اطلاق می شد به تدریج از این معنای عام فاصله گرفت و بر شاخص ترین علوم دینی و دانشمندان دینی نزد عموم مردم اطلاق گردید.

ادعای ثبوت معنای سوم برای فقه بدین معنا نیست که این کلمه در طول صدها سال که معنای سوم از آن متبادر بوده است در عصر یا سرزمینی خاص دارای معنای دیگری نبوده است، بلکه بدین معنا است که بر اساس شواهد متقن تاریخی، معنای غالب و شایع در طول این دوران تا زمان حاضر معنای سوم بوده، هر چند ممکن است در طول این زمان گاهی در عصر یا سرزمینی دارای معنای دیگری نیز بوده باشد که دقیقاً منطبق بر معنای سوم نیست.

شهید ثانی (م ۹۶۶) یکی از معانی رایج عرفی در عصر خویش برای فقه را معنایی معرفی می کند که با معنای سوم تفاوت دارد. او می گوید:

گاهی فقه در عرف، بر تحصیل بخشی از احکام اطلاق می شود، هر چند بر پایه تقلید باشد و این معنایی شایع در این زمان است.^{۷۴}

بر پایه این گزارش، دانش کسی که بخشی از احکام را بر پایه تقلید آموخته است فقه نامیده می شد و بالتبع خود او نیز فقیه خوانده می شد. روشن است که امروزه چنین استعمالی برای فقه و فقیه شایع نیست و در تاریخ نیز به دشواری بتوان برای آن شواهدی یافت.

۷۴. شهید ثانی، تمهید القواعد، ص ۳۴.

عصر پیدایش معنای سوم

آنچه در بحث ما ضرورت دارد بررسی این نکته است که تحول در معنای سوم در حدود چه تاریخی به وقوع پیوسته است و از چه تاریخی به بعد از کلمه فقه و مشتقات آن، این معنا متبادر شده است. اگر این تحول معنایی در عصر صدور روایات تحقق یافته باشد در این صورت معنای مورد نظر در روایات یا بخشی از روایات که مربوط به امامان متأخر(ع) است، می تواند معنای سوم باشد. ولی اگر تحول معنایی مربوط به عصر بعد از صدور روایات باشد در این صورت می بایست روایات را بر معنای اول یا دوم حمل کرد.

برای استعمال کلمه فقه و مشتقات آن در روایات در خصوص معنای سوم نمونه های روشنی نمی توان یافت. به نظر می رسد حداقل رواج معنای سوم میان مسلمانان و به خصوص شیعیان، بعد از عصر صدور روایات بوده است؛ هر چند برخی، تاریخ رواج این معنا برای فقه را اواخر قرن اول می دانند،^{۷۵} ولی شواهد روشنی برای ادعای خود نیاورده اند.

البته در برخی روایات، «فقه» در موارد و مصادیق علم به احکام شرعی استعمال شده و در برخی دیگر، کلمه «فقهها» بر بعضی از مجتهدان و عالمان به احکام شرعی اطلاق شده است.^{۷۶} این گونه استعمالات در روایات ضرورتاً بدان معنا نیست که در زمان صدور این روایات، معنای سوم رواج داشته است، بلکه - چنانچه برخی گفته اند - فقه و فقیه در این روایات می تواند به همان معنای دانش دین و دانشمند دینی باشد که در مورد یکی از مصادیقش، یعنی علم به احکام

۷۵. امین، دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة، ج ۱۶، ص ۴۰۲.

۷۶. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۲۹؛ ج ۱۹، ص ۲۹۴ و ۳۴۹؛ ج ۲۱، ص ۱۱۰؛ ج ۲۳، ص ۲۹۸؛ ج ۲۷، ص ۳۶۰؛ ج ۲۹، ص ۲۶۵؛ کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۳۰۶، ۴۴۱؛ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۹.

شرعی و عالم به آن به کار رفته است. ۷۷

به عبارت دیگر، میان استعمال عام در یکی از مصادیقش با استعمال عام در معنای خاص تفاوت است و آنچه گویای تحول در معنای عام است استعمال دوم می باشد؛ نه استعمال از نوع اول و موارد مزبور در روایات ضرورتاً از نوع دوم نیستند، بلکه محتمل است از نوع اول باشند؛ مانند این روایت:

يَا مَعْشَرَ التَّجَّارِ الْفَقِهَ ثُمَّ الْمُتَجَرَ، الْفَقِهَ ثُمَّ الْمُتَجَرَ، الْفَقِهَ ثُمَّ الْمُتَجَرَ. وَاللَّهِ
لَكِرْبًا فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ أَخْفَى مِنْ دَيْبِ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا؛^{۷۸}

ای جمعیت تاجران، فقه سپس تجارخانه، فقه سپس تجارخانه، فقه سپس تجارخانه، به خدا سوگند ربا در میان این امت از اثر پای مورچه بر کوه صفا مخفی تر است.

در عین حال روایتی وجود دارد که شاید گویای این باشد که در عصر معصومان(ع) زمینه های تحول معنای اخیر برای کلمه فقه وجود داشته است. یونس بن یعقوب می گوید: مردی از اهل شام خدمت امام صادق(ع) رسید و عرض کرد:

أَنْتَى رَجُلٌ صَاحِبُ كَلَامٍ وَفَقِهٍ وَفَرَائِضٍ وَقَدْ جِئْتُ لِمُنَاطَرَةِ أَصْحَابِكَ؛^{۷۹}
من دارای دانش کلام، فقه و فرائض می باشم که برای مناظره با اصحاب شما آمده ام.

در این روایت، فقه به قرینه تقابل با کلام که ظهور در علم عقاید یا بخشی از آن دارد به معنای مطلق علم دین نیست، بلکه ظاهر در علم به احکام شرعی می باشد. کلمه «فرائض» در این روایت به فقه عطف شده است. این استعمال در آثار

۷۷. غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۳۶؛ اصفهانی، هداية المسترشدين، ج ۱، ص ۵۳.

۷۸. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۸۱.

۷۹. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۱، مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۹.

فقهی مالک بن انس (م ۱۷۹ هـ. ق) ^{۸۰} و احمد بن عبدالله عجللی (م ۲۶۱ هـ. ق) ^{۸۱} از دانشمندان اهل سنت نیز دیده می شود. این استعمال در اعصار بعد در کتب فقهی اهل سنت و رجال و تراجم آنان رواج یافت. ^{۸۲}

ابن خلدون می گوید: «مقصود از فرائض، علم به میزان سهام در ارث است». او سپس توضیح می دهد که علت اینکه فرائض از سایر ابواب فقهی جدا گردیده و گاهی به عنوان علم مستقلی در کنار فقه ذکر می شود این است که آگاهی به فرائض، نیازمند علم حساب است و به همین سبب با سایر ابواب فقهی تفاوت دارد. ^{۸۳}

ظاهر کلام علامه مجلسی در شرح روایت مذکور این است که در نظر او فقه در این روایت به معنای علم به احکام شرعی است. او می گوید:

ذکر فرائض بعد از فقه، ذکر خاص بعد از عام است و وجه آن این است که علم فرائض نسبت به سایر ابواب فقهی غامض، پیچیده و مورد اختلاف است و مخالفین، اهتمام بسیار به آن دارند و آگاهی به آن نیازمند علم حساب می باشد. ^{۸۴}

۸۰. مالک بن انس، المدوثة الكبرى، ج ۴، ص ۴۱۹.

۸۱. عجللی، معرفة الثقات، ج ۱، ص ۷۹.

۸۲. جندی، مختصر خلیل، ص ۲۱۴؛ رعینی، مواهب الجلیل، ج ۷، ص ۵۳۹؛ دسوقی، حاشیة الدسوقی، ج ۴، ص ۱۸؛ دردیر، الشرح الكبير، ج ۴، ص ۱۸؛ مرتضی، شرح الازهار، ج ۲، ص ۳۸۰؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۳۳؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۲۲۲؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۳۲؛ ج ۲۱، ص ۳۰۲؛ عسقلانی، لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۴۵؛ سماعی، الانساب، ج ۴، ص ۴۳۰؛ حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۷۷؛ ابن کثیر دمشقی، البداية و النهاية، ج ۱۱، ص ۳۴۹.

۸۳. ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۴۵۱.

۸۴. مجلسی، مرآة العقول، ج ۲، ص ۲۶۸.

ملا صالح مازندرانی نیز این احتمال را داده است که مقصود از فرائض در روایت مذکور احکام ارث باشد. ۸۵

قرائن لفظی نیز در موارد استعمال فقه در کنار فرائض، در آثار متأخر اهل سنت گویای این است که مقصود از فقه در این گونه موارد معنای سوم است.

روایت یونس بن یعقوب به شکل دیگری نیز در منابع روایی نقل شده است که کلمه فقه در گفتار مرد شامی به قرینه تقابل با علم کلام، عربیت، توحید و امامت، در معنای سوم ظهور دارد. ۸۶

در عین حال به استناد یک یا چند روایت معدود نمی توان ادعا کرد که متبادر از لفظ فقه و مشتقات آن در عصر صدور روایات از ائمه معصومین (ع)، معنای سوم بوده است. برای شکل گیری تبادر نیاز به شواهد بسیار بیشتری از روایات و غیر روایات در آن عصر می باشد. هر چند این روایت می تواند قرینه بر این نکته باشد که زمینه های شکل گیری معنای سوم در قرن دوم و در میان جامعه اهل سنت که مرد شامی از میان آنها بوده، وجود داشته است.

از ابوحنیفه (م ۱۵۰) نقل شده است که فقه را به «شناخت آنچه به سود نفس و آنچه به ضرر آن است» تعریف کرده است. ۸۷ این تعریف با توجه به اینکه ابوحنیفه فقیه بوده و بیشترین دانش او مربوط به احکام شرعی بوده است می تواند مؤید این نکته باشد که در عصر ابوحنیفه هنوز فقه به معنای سوم رواج نداشته است.

جمعی از دانشمندان یادآور این دگرگونی در معنای فقه شده اند. ابو حامد غزالی (م ۵۰۵) می گوید:

منشأ آمیختگی علوم مذموم با علوم دینی، تحریف نام های پسندیده و تبدیل

۸۵. مازندرانی، شرح اصول الکافی، ج ۵، ص ۹۰.

۸۶. کشی، رجال کشی، ص ۲۷۶.

۸۷. زرکشی، المنتور فی القواعد، ج ۱، ص ۱۲.

آنها با اغراض فاسد به معانی دیگری است که مورد نظر سلف صالح در قرن اول نبوده است. این الفاظ عبارت است از: فقه، علم، توحید، تذکیر و حکمت. همه این الفاظ، پسندیده هستند... نخستین لفظ فقه است. تصرفی که در این لفظ رخ داده تخصیص معنای آن بوده است، نه نقل و دگرگونی معنای آن. این لفظ، مختص شناخت فروع غریب در فتاوا و آگاهی بر دقائق علل آنها و زیاده روی در سخن گفتن در این مورد و حفظ سخنان دیگران در این موضوع شده است. پس هر کس دقت بیشتری در این باره به خرج دهد و بیشتر به آن مشغول باشد به او «افقه» گفته می شود در حالی که «فقه» در عصر نخستین، بر علم راه یابی به آخرت و شناخت نکات دقیق از آفات نفس و آنچه موجب تباهی اعمال می گردد و فضیلتی که پستی دنیا و نعمت های آخرت را بر ملامی سازد و خوف را بر انسان چیره می گرداند، اطلاق می شد.^{۸۸}

بعضی از دانشمندان شیعه و اهل سنت برای تبیین معنای فقه در قرآن یا روایات به نقل این سخن غزالی پرداخته اند.^{۸۹}

شهید ثانی (م ۹۶۶) نیز فقه حقیقی را «علم به جلال و عظمت خداوند که موجب خوف و خشوع در انسان می شود و او را بر تقوا و اوستاد و علم به رذائل اخلاقی که باید از آنها پرهیز کند و صفات پسندیده که باید به آنها آراسته شود» تعریف کرده است.^{۹۰}

۸۸. غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۳۵.

۸۹. سیوری، نضد القواعد الفقہیہ، ص ۶؛ فیض کاشانی، الوافی، ج ۱، ص ۱۲۸؛ اصفهانی، هدایة المسترشدين، ج ۱، ص ۵۱؛ مناوی، فیض القدير، ج ۴، ص ۵۸۱؛ بخاری، کشف الاسرار عن اصول فخر الاسلام، ج ۱، ص ۵۴؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۶، ص ۴۶؛ سائیس، تفسیر آیات الاحکام، ص ۴۷۶؛ قاسمی، محاسن التاویل، ج ۵، ص ۵۲۹.

۹۰. شهید ثانی، منیة المرید، ص ۱۵۷.

شیخ بهایی (م ۱۰۳۱) در شرح روایتی که در آن کلمه «فقیه» به کار رفته است به نقل عبارت غزالی می‌پردازد و می‌گوید:

مقصود از فقه در این روایت، علم به احکام شرعی بر پایه ادله تفصیلی نیست؛ زیرا این معنایی جدید و مستحدث برای فقه می‌باشد، بلکه مراد بصیرت در دین است و بیشتر موارد استعمال فقه در روایات به همین معنا می‌باشد و فقیه نیز کسی است که دارای این بصیرت باشد.^{۹۱}

صدرالمتألهین (م ۱۰۵۰) و ملا صالح مازندرانی (م ۱۰۸۱) در شروع خود بر اصول کافی ضمن تصریح بر نوپیدا بودن معنای رایج فقه به نقل عبارت شیخ بهایی پرداخته‌اند.^{۹۲} صدرالمتألهین در موارد متعدد از تفسیر خود ضمن نقل بخش‌هایی از عبارات غزالی، در یک مورد تصریح می‌کند که معنایی که امروزه برای فقه رایج است مربوط به عصر بعد از پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) است.^{۹۳} علامه مجلسی برای فقه به اقتضای موارد و قرائن موجود در روایات، معانی مختلفی ذکر کرده است. او می‌گوید:

فقیه در بیشتر روایات بر دانشمندی اطلاق شده است که اهل عمل است و آگاه به آفات و کاستی‌های نفس خود و تارك دنیا و زاهد در آن و مشتاق قرب الهی است.^{۹۴}

به عبارت دیگر، به نظر ایشان - چنان که در جای دیگر یادآور شده است - فقه، اسم برای علم و عمل با هم است.^{۹۵} این سخن را بعضی از دانشمندان اهل سنت

۹۱. عاملی بهائی، الاربعون حدیثاً، ص ۷۲.

۹۲. صدرالمتألهین، شرح اصول الکافی، ج ۱، ص ۴۹؛ مازندرانی، شرح اصول الکافی، ج ۲، ص ۲۹، ۴۲۵.

۹۳. صدرالمتألهین، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۲۶۰؛ ج ۲، ص ۳۵۰؛ ج ۳، ص ۲۴۱.

۹۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵۸.

۹۵. همان، ج ۵۸، ص ۱۲۱؛ ج ۶۸، ص ۲۹۴.

نیز گفته اند. ۹۶ مقصود علامه مجلسی روایاتی از این قبیل است:

إِنَّ مِنْ عِلْمَاتِ الْفَقْهِ الْحِلْمَ وَالصَّمْتَ؛ ۹۷

از نشانه های فقه، بردباری و سکوت است.

إِنَّ مِنْ الْحَقِّ أَنْ تَفْقَهُوا وَمِنْ الْفَقْهِ أَنْ لَا تَغْتَرَّوْا؛ ۹۸

از حق این است که تفقه ورزید و از فقه این است که مغرور نشوید.

فَبِالْإِيمَانِ يَسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ وَالصَّالِحَاتِ يَعْمُرُ الْفِقْهَ وَالْفِقْهَ يَرْهَبُ

الْمَوْتَ؛ ۹۹

اعمال صالح با ایمان دست یافتنی است و با اعمال صالح فقه بنا می شود و با

فقه از مرگ ترسیده می شود.

أَنْ أَفْضَلَ الْفِقْهِ الْوَرَعَ فِي دِينِ اللَّهِ، وَالْعَمَلِ بِطَاعَتِهِ؛ ۱۰۰

برترین فقه تقوای در دین خدا و عمل به فرمان او است.

از توضیحات مجلسی، ذیل روایتی دیگر فهمیده می شود که مقصود وی این

نیست که عمل خارجی جزء معنای فقه است، بلکه مقصودش این است که فقه

دانشی است که اقتضای تقوا و عمل اخلاقی را دارد. او می گوید: «از بعضی

روایات فهمیده می شود که فقه، علم ربانی است که در قلب جای گرفته و آثارش در

رفتار آشکار می شود». ۱۰۱ دیگران نیز تصریح کرده اند که حقیقت فقه، ادراک و

علم است و تقوا نتیجه آن می باشد. ۱۰۲

۹۶. بخاری، کشف الاسرار عن اصول فخر الاسلام، ج ۱، ص ۵۴.

۹۷. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۶.

۹۸. همان، ص ۴۵.

۹۹. همان، ج ۲، ص ۵۰.

۱۰۰. طوسی، الامالی، ص ۳۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۵۴۹.

۱۰۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۹۴.

۱۰۲. غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۳۶؛ مازندرانی، شرح اصول الکافی، ج ۲، ص ۴۲۷.

به همین علت در برخی روایات بعضی از فقها به علت سوء رفتار مورد مذمت

قرار گرفته اند^{۱۰۳}؛ مانند:

سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ
يَسْمُونَ بِهِ وَهُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ وَهِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهَدْيِ فَقُفَّاهُ
ذَلِكَ الزَّمَانِ شَرَّفُفَّاهُ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتْ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ؛^{۱۰۴}

بر مردم زمانی خواهد آمد که از قرآن جز خطی و از اسلام جز نامی که بر آن
نهاده اند باقی نمی ماند در حالی که آنها دورترین از آن هستند. مساجد آنها
آباد است در حالی که از هدایت خالی است. فقیهان این زمان بدترین فقیهان
زیر آسمان می باشند. از آنها فتنه پدید می آید و فتنه به آنها باز می گردد.

صِنْفَانِ مِنَ أُمَّتِي إِذَا صَلَّحَا صَلَّحَتْ أُمَّتِي وَإِذَا فَسَدَا فَسَدَتْ أُمَّتِي، قِيلَ:
يَارَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ هُمَا؟ قَالَ: الْفُقَهَاءُ وَالْأَمْرَاءُ؛^{۱۰۵}

اگر دو گروه از امت من اصلاح شوند امت من صالح می گردند و اگر آنها
فاسد شوند امت من به فساد کشیده می شوند. گفته شد: ای رسول خدا آن دو
گروه کیستند؟ فرمود: فقها و فرمانروایان.

إِنَّ اللَّهَ يَعَذِّبُ السَّيِّئَةَ بِالسَّيِّئَةِ، الْعَرَبَ بِالْمَعْصِيَةِ وَالذَّهَاقِينَ بِالْكِبْرِ وَالْأَمْرَاءَ
بِالْجَوْرِ وَالْفُقَهَاءَ بِالْحَسَدِ وَالتَّجَارَ بِالْخِيَانَةِ وَأَهْلَ الرَّمَاثِيْقِ بِالْجَهْلِ؛^{۱۰۶}

خداوند سه گروه را به سبب سه چیز عذاب می کند، عرب را به سبب تعصب و
رؤسای قبایل را به سبب تکبر و فرمان روایان را به سبب ستم کردن و فقها را به
سبب حسادت و تاجران را به سبب خیانت و عوام مردم را به سبب جهالت.

۱۰۳. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۴۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۶

۱۰۴. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۰۸.

۱۰۵. صدوق، الخصال، ص ۳۷.

۱۰۶. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۱۶۳.

با توجه به تمجید فراوان ائمه(ع) از فقه و فقیه در روایات، به نظر می‌رسد مقصود آنان از فقها در این قسم اخیر از روایات، کسانی هستند که به اقتضای دانش خویش عمل نمی‌کنند و یا کسانی که مردم آنان را فقیه می‌پندارند، ولی آنها واقعاً به تفقه در دین دست نیافته‌اند؛ چنان که ائمه(ع) در روایاتی دیگر، دانشمندان اهل سنت را «فقها» نامیده‌اند^{۱۰۷}، مانند:

قَالَ: اذْهَبْ فَتَفَقَّهُ وَاطْلُبِ الْحَدِيثَ، قَالَ: عَمَّنْ؟ قَالَ: عَنْ فُقَهَاءِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ
ثُمَّ اعْرِضْ عَلَيَّ الْحَدِيثَ؛^{۱۰۸}

فرمود: برو کسب فقه کن و حدیث طلب کن، گفت: از چه کسی؟ فرمود:
از فقهای اهل مدینه؛ سپس احادیث را بر من عرضه کن.

قُلْتُ لَهُ يُعْنِي الرِّضَا(ع): حَدَّثَ الْأَمْرُ مِنْ أَمْرِي لَا أَجِدُ بَدَأً مِنْ مَعْرِفَتِهِ وَكَيْسَ
فِي الْبَلَدِ الَّذِي أَنَا فِيهِ أَحَدُ أَسْتَفْتِيهِ مِنْ مَوْلَايِكَ؟ قَالَ: فَقَالَ: آيَةُ فِقْهِهِ الْبَلَدُ فَإِذَا
كَانَ ذَلِكَ فَاسْتَفْتِهِ فِي أَمْرِكَ فَإِذَا أَفْتَاكَ بِشَيْءٍ فَخُذْ بِخِلَافِهِ فَإِنَّ الْحَقَّ فِيهِ؛^{۱۰۹}

به امام رضا(ع) عرض کردم: پیشامدی برایم رخ می‌دهد که ناچارم تکلیف خود را در باره آن بدانم و در شهری که من در آن هستم کسی از دوستان شما نیست که از او پرسش کنم، امام رضا(ع) فرمود: به نزد فقیه شهر خود برو و از او پرس، هر فتوایی داد بر خلاف آن عمل کن که حق در آن است.

همچنین در روایتی دیگر امام باقر(ع) به اینکه مردم برخی را فقیه می‌نامند

اعتراض می‌کند. در این روایت آمده است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(ع) أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَ فِيهَا قَالَ: فَقَالَ الرَّجُلُ: إِنَّ

۱۰۷. همان، الکافی، ج ۵، ص ۲۶، ۱۴۵ و ۱۴۶؛ ج ۶، ص ۲۵۶ و ۲۲۳؛ ج ۷، ص ۳۴۸؛ ج ۸، ص ۳۱۱؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۸؛ ج ۶۳، ص ۴۹۴.

۱۰۸. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۵۳.

۱۰۹. صدوق، علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۳۱.

الْفُقَهَاءُ لَا يَقُولُونَ هَذَا، فَقَالَ: يَا وَيْحَكَ وَهَلْ رَأَيْتَ فَقِيهًا قَطُّ؟^{۱۱۰} إِنَّ الْفَقِيهَ حَقٌّ
 الْفَقِيهَ الزَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا الرَّاغِبُ فِي الْآخِرَةِ الْمُتَمَسِّكُ بِسُنَّةِ النَّبِيِّ (ص)؛^{۱۱۰}
 از امام باقر(ع) درباره مسئله ای پرسش شد و او پاسخ داد، مرد پرسش کننده
 گفت: فقها چنین نمی گویند. امام(ع) فرمود: وای بر تو، آیا فقیهی تاکنون
 دیده ای! فقیه واقعی کسی است که در دنیا زاهد باشد و به آخرت رغبت
 داشته باشد و به سنت پیامبر(ص) چنگ زند.

در عین حال مجلسی در برخی روایات، مانند مقبوله عمر بن حنظله، فقه را به
 معنای علم به احکام شرعی می داند^{۱۱۱} و در برخی روایات دیگر آن را به معنای علم
 به احکام شرعی و اخلاق معنا کرده است.^{۱۱۲}

شاید مقصود علامه مجلسی در این موارد این نیست که فقه به معنای علم به
 احکام شرعی است، بلکه مرادش این است که فقه در مورد علم به احکام شرعی به
 کار رفته و بر آن تطبیق یافته است.

بعضی از معاصران نیز تأکید کرده اند که فقه در قرآن و روایات به معنای سوم
 نیست و این معنا برای فقه در قرون بعد پدید آمده است.^{۱۱۳}

معنای فقه در آغاز عصر غیبت

در نخستین آثار مربوط به آغاز عصر غیبت صغری نیز نمی توان شواهد روشنی
 از استعمال فقه در معنای سوم یافت. از فضل بن شاذان(م ۲۶۰) عباراتی نقل شده

۱۱۰. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۷۰.

۱۱۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۲۲.

۱۱۲. همان، ج ۶۷، ص ۳۷۴.

۱۱۳. شهابی، ادوار فقه، ج ۱، ص ۳۳؛ حلی، دلیل العروة الوثقی، ص ۱؛ کاشف الغطاء،
 باب مدینة العلم، ص ۷؛ مصطفوی، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۹، ص ۱۲۴؛
 حسینی تهرانی، ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۳، ص ۳.

است که در آن فقه و مشتقات آن در معنای دوم ظهور دارد. ۱۱۴ همچنین در کتاب فقه الرضا(ع) که بنا بر قول اصحّ، نوشته محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی العزاقر(م ۳۲۴) ۱۱۵ است کلمه فقه به وضوح در معنای دوم به کار رفته است ۱۱۶.

محمد بن عمر کشّی(متوفای نیمه اول قرن چهارم) سه گروه شش نفره از اصحاب ائمه(ع) را «فقهها» می نامد و ادعا می کند که بزرگان امامیه اتفاق نظر بر تصدیق آنها داشته و برای آنها اعتراف به «فقه» کرده اند. ۱۱۷ این هیجده نفر در علم رجال بر پایه گزارش کشّی به «اصحاب اجماع» شهرت یافتند. ۱۱۸

به نظر می رسد مقصود کشّی از فقه و فقها در مورد این افراد، معنای دوم یعنی مطلق دانش دین و دانشمند دینی است؛ زیرا اولاً اگر مقصود او معنای سوم بود، شایسته بود از دانشمندان سایر علوم دینی در میان اصحاب امامیه که مورد تصدیق همگان هستند نیز نام می برد، در حالی که او فقط از فقها نام برده است؛ ثانیاً از برخی موارد استعمال فقه و مشتقات آن در کتاب او معنای دوم فهمیده می شود ۱۱۹ و موردی که به روشنی دلالت بر معنای سوم نماید دیده نمی شود؛ ثالثاً او در مورد شش نفر سوم در کنار «فقه» از «علم» نیز یاد می کند و می گوید: «اصحاب ما بر صحت و صدق آنچه از این گروه نقل شده است اجماع دارند و به فقه و علم برای

۱۱۴. کشی، رجال الکشی، ص ۱۶، ۳۷ و ۴۸۴.

۱۱۵. جمعی از نویسندگان، الرسائل الاربعة عشرة، رسالة فصل القضاء في الكتاب المشتهر بـ«فقه الرضا»، ص ۸۷؛ شوستری، النجعة في شرح اللمعة، ج ۶، ص ۴۰۰؛ شبیری زنجانی، کتاب نکاح، ج ۷، ص ۲۱۶۷.

۱۱۶. بی نا، فقه الرضا، ص ۲۲۱.

۱۱۷. کشی، رجال الکشی، ص ۲۳۸، ۳۷۵ و ۵۵۶.

۱۱۸. وحید بهبهانی، الفوائد الرجالية، ج ۱، ص ۳۵۸؛ خاقانی، رجال الخاقانی، ص ۶۰؛ خوبی، معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۵۷.

۱۱۹. کشی، رجال الکشی، ص ۱۶، ۳۸، ۱۶۷، ۲۵۴، ۴۸۴ و ۵۳۰.

آنها اعتراف می‌کنند»^{۱۲۰}. عطف علم بر فقه در این عبارت، گویای این است که مقصود از فقه، قسم خاصی از علوم دینی نیست؛ زیرا در این صورت سزاوار بود در کنار آن به سایر رشته‌های علوم دینی اشاره می‌شد به خصوص در میان این گروه سوم، شخصیتی همچون یونس بن عبدالرحمن وجود دارد که کشی او را افقه از دیگران می‌داند در حالی که شهرت او در علم اعتقادات نیز همانند احکام شرعی است و به همین سبب، بخش قابل توجهی از آثار او در زمینه مباحث اعتقادی است.^{۱۲۱}

معنای فقه در آثار قرن دوم و سوم اهل سنت

فقه و مشتقات آن در موارد فراوان در متون غیر روایی اهل سنت در قرن دوم و سوم مانند آثار مالک بن انس (م ۱۷۹)، شافعی (م ۲۰۴) و دیگران به کار رفته است. در بیشتر این موارد، فقه می‌تواند به معنای دوم، یعنی دانش دین باشد.^{۱۲۲} گاهی نیز به معنای اول است.^{۱۲۳} همچنین در بخش قابل توجهی از این موارد، محتمل است فقه به معنای سوم، یعنی علم به احکام شرعی باشد، زیرا در این گونه موارد، فقه و مشتقات آن در مورد دانش احکام شرعی و دانشمندان آن به کار رفته است،^{۱۲۴} ولی چنان که گذشت این گونه استعمالات ممکن است از قبیل استعمال

۱۲۰. همان، رجال الکشی، ص ۵۵۶.

۱۲۱. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۴۴۶.

۱۲۲. مالک بن انس، الموطأ، ج ۱، ص ۳۱۱؛ مالک بن انس، المدونة الكبرى، ج ۴، ص ۴۲۱؛ ج ۶، ص ۲۸۶؛ شافعی، الام، ج ۱، ص ۳۲۲.

۱۲۳. مالک بن انس، الموطأ، ج ۲، ص ۴۹۳.

۱۲۴. همان، ج ۲، ص ۸۶۵؛ مالک بن انس، المدونة الكبرى، ج ۱، ص ۲۷۴ و ۴۱۲؛ ج ۲، ص ۱۹۷؛ ج ۶، ص ۲۵۳؛ شافعی، الام، ج ۱، ص ۲۱۶ و ۳۲۵؛ ج ۲، ص ۱۰۶، ۱۱۰ و ۱۲۶؛ ج ۳، ص ۵۴.

عام در یکی از مصادیقش باشد که با استعمال عام در معنای خاص تفاوت دارد. در نخستین منابع تفسیری باقیمانده از تابعین مانند تفسیر مجاهد (م ۱۰۴) و تفسیر سفیان ثوری (م ۱۶۱)، فقه غالباً به معنای دوم^{۱۲۵} و گاهی به معنای اول به کار رفته است^{۱۲۶} و نمونه‌های روشنی از به کارگیری آن در معنای سوم دیده نمی‌شود.

چنان که گذشت، برخی از اهل لغت مانند خلیل بن احمد (م ۱۷۵)، صاحب بن عباد (م ۳۸۵) و ابن سیده (م ۴۵۸) فقه را به «علم دین» معنا کرده‌اند.^{۱۲۷} بی تردید مقصود آنان بیان معنای رایج در عصر خودشان یعنی معنای دوم بوده است و در صدد بیان معنای نخستین فقه نبوده‌اند. پس وجود چنین معنایی در عصر این گروه از لغت‌شناسان و سکوت آنان از بیان معنای «علم به احکام شرعی» برای فقه می‌تواند گویای این باشد که تا عصر این گروه از لغت‌شناسان، یعنی تا حدود نیمه اول قرن پنجم، فقه به معنای دوم رواج داشته و هنوز معنای سوم شایع نبوده است.

در نهایت به سختی می‌توان در متون قرن دوم، سوم و حتی تا اواخر قرن چهارم به موارد روشنی از به کارگیری فقه در معنای سوم دست یافت. به نظر می‌رسد که در این سده‌ها به علت کثرت استعمال کلمه فقه و مشتقات آن در موارد علم به احکام شرعی به گونه استعمال عام در یکی از مصادیقش، زمینه تحول معنای این کلمه فراهم گردید و به تدریج در قرون بعد، این دگرگونی معنایی به وضوح پدید آمد.

۱۲۵. مجاهد بن جبر، تفسیر مجاهد، ج ۱، ص ۱۳۰ و ۱۶۲، ثوری، تفسیر ثوری، ص ۱۰۴.
 ۱۲۶. مجاهد بن جبر، تفسیر مجاهد، ج ۲، ص ۴۶۲ و ۵۰۴؛ ثوری، تفسیر ثوری، ص ۲۵۶.
 ۱۲۷. خلیل بن احمد، العین، ج ۳، ص ۳۷۰؛ صاحب بن عباد، المحيط فی اللغة، ج ۳، ص ۳۴۷؛ ابن سیده، المحکم و المحيط الاعظم، ج ۴، ص ۱۲۸.

رواج معنای سوم در قرن پنجم

در متون دینی عامه و خاصه، از اوایل قرن پنجم و پس از آن به روشنی شاهد استعمال فقه در معنای سوم هستیم. شیخ مفید (م ۴۱۳) در مواردی به وضوح فقه را به معنای سوم به کار برده^{۱۲۸} و در موارد دیگری فقه را در عرض علم کلام و فقیه را در عرض متکلم قرار داده و معنای سوم را اراده کرده است.^{۱۲۹} گاهی نیز فقها را در کنار اهل تفسیر ذکر کرده است.^{۱۳۰} هر چند در مواردی نیز فقه را به معنای اول به کار برده است.^{۱۳۱}

او رساله ای به نام «التذکرة في أصول الفقه» دارد که مربوط به علم اصول است. در آغاز این رساله تصریح می کند که مقصود او از «اصول الفقه»، «اصول الاحکام الشرعية» است.^{۱۳۲} به هر صورت در آثار شیخ مفید، استعمال فقه به معنای سوم وجود دارد، ولی نمونه های فراوانی برای آن نمی توان یافت.

به کارگیری فقه به معنای سوم در آثار سید مرتضی (م ۴۳۶) بیشتر است.^{۱۳۳} تعبیر به اصول فقه در آثار سید مرتضی و به خصوص در کتاب الذریعة که در این زمینه تألیف کرده است فراوان به کار رفته و در همه این موارد مقصود از فقه، علم به احکام شرعی است.^{۱۳۴} در نهایت او در رساله «الحدود و الحقائق» فقه را این گونه

۱۲۸. مفید، الفصول المختارة، ص ۱۳۲.

۱۲۹. همو، المسائل الصاغانية، ص ۴۱، ۴۵؛ همو، اوائل المقالات، ص ۷۷، ۸۲، ۸۷ و ۸۸؛ همو، الافصاح، ص ۱۶۷؛ همو، العویص، ص ۲۱.

۱۳۰. همو، الافصاح، ص ۱۷۱.

۱۳۱. همو، المقننه، ص ۳۸۰، ۳۸۱ و ۳۸۲؛ همو، الفصول المختارة، ص ۱۶۶.

۱۳۲. همو، التذکرة باصول الفقه، ص ۲۷.

۱۳۳. سید مرتضی، الانتصار، ص ۸۰، همو، رسائل المرتضی، ج ۱، ص ۳۳۱.

۱۳۴. سید مرتضی، الذریعة، ج ۱، ص ۸۰؛ همو، الانتصار، ص ۲۷۰، ۴۵۳، ۵۵۹ و ۵۹۹؛ همو، المسائل الناصریات، ص ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸ و ۳۰۶، همو، رسائل المرتضی،

ج ۲، ص ۳۱۸.

معنا می‌کند: «الفقه: العلم بجملة الأحكام الشرعية»^{۱۳۵}.

محمد بن اسحاق ندیم (م ۴۳۸) در کتاب فهرست خود گروه‌های مختلفی از دانشمندان را ذکر می‌کند و عالمان به احکام شرعی را «فقها» و دانش آنان را «فقه» می‌نامد.^{۱۳۶} در آثار ابوالفتح کراچکی (م ۴۴۹) موارد استعمال فقه در خصوص معنای سوم به روشنی دیده می‌شود. او در کتاب کنز الفوائد مطالب متنوعی از علوم گوناگون گرد آورده و در لابه لای آن به طرح برخی مسائل مربوط به احکام شرعی پرداخته و عنوان «مسألة فقهية» را برای این گونه مسائل قرار داده است.^{۱۳۷}

اهل سنت منشأ پیدایش معنای سوم

شواهد تاریخی گویای این است که جامعه اهل سنت، منشأ شکل‌گیری معنای سوم بوده‌اند و شیعیان تحت تأثیر آنان، فقه را به این معنا به کار برده‌اند. قرائن دلالت‌کننده بر این ادعا عبارت است از اینکه بیشترین موارد استعمال کلمه فقه و مشتقات آن در قرن دوم در مورد دانش احکام شرعی و دانشمندان آن در منابع اهل سنت است، مانند موارد استعمال «فقه» به همراه «فرائض» که چنان که گذشت نخستین بار در آثار مالک بن انس (م ۱۷۹) پیشوای مذهب مالکی و احمد بن عبدالله عجللی (م ۲۶۱) از دانشمندان اهل سنت دیده می‌شود.

همچنین مقصود از «فقها» که در روایات امامان شیعه (ع) بر دانشمندان به احکام شرعی اطلاق شده، دانشمندان اهل سنت است.^{۱۳۸} گویا اهل بیت (ع) بنا بر پیش فرض مخاطبان خود که دانشمندان به احکام شرعی از جامعه اهل سنت را به

۱۳۵. همو، رسائل المرتضی، ج ۲، ص ۲۷۹.

۱۳۶. ندیم، الفهرست، ص ۲۵۱.

۱۳۷. کراچکی، کنز الفوائد، ص ۳۸، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۸، ۱۷۶، ۱۸۱، ۲۰۱ و ۲۶۹.

۱۳۸. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۲۶، ۱۴۵ و ۱۴۶؛ ج ۶، ص ۲۵۶ و ۲۲۳؛ ج ۷، ص ۳۴۸؛

ج ۸، ص ۳۱۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۸؛ ج ۶۳، ص ۴۹۴.

فقها می شناختند سخن گفته اند.

شاهد دیگر بر اینکه اهل سنت دانشمندان به احکام شرعی خود را فقها می نامیدند، این است که در بسیاری از آثار فقهی شیعه در قرن پنجم، مانند آثار سید مرتضی (م ۴۳۶) و شیخ طوسی (م ۴۶۰) مقصود از «فقها» به طور مطلق، عالمان به احکام شرعی از جامعه اهل سنت است و این لفظ شامل عالمان به احکام شرعی از شیعه نمی شود. ۱۳۹

این نکته گویای این است که در نخستین سال های شکل گیری معنای سوم، فقه و مشتقات آن قبل از اینکه میان شیعیان به معنای دانش به احکام شرعی رواج داشته باشد میان اهل سنت رواج یافته بود و «فقها» بر دانشمندان آنان اطلاق می شد، به طوری که از کلمه «فقها» بدون هیچ قیدی، عالمان به احکام شرعی از جامعه اهل سنت فهمیده می شد.

فصل چهارم: معنای اصطلاحی فقه

فقه در کنار معانی لغوی، دارای معنایی اصطلاحی نیز می باشد که غیر از معانی لغوی است. معنای اصطلاحی فقه را باید در آثار فقهی و اصولی یافت. بعضی از دانشمندان، علم فقه را در آثار خود تعریف کرده اند. بسیاری از دانشمندان علم اصول در میان اهل سنت، در آغاز کتاب های اصولی خود بعد از بیان معنای لغوی فقه به تعریف اصطلاحی آن پرداخته اند.

هر چند تعاریف ارائه شده به معنای سوم نزدیک هستند اما معنایی خاص و مصطلح میان دانشمندان علم فقه و اصول است و ضرورتاً مترادف با معنای سوم که

۱۳۹. سید مرتضی، الانتصار، ص ۸۸، ۹۷، ۱۰۱ و ۱۰۳ ... ؛ همو، المسائل الناصریات، ص ۶۷، ۹۳ و ۱۳۶ ... ؛ طوسی، الخلاف، ج ۱، ص ۸۳، ۹۰، ۹۷ و ۱۱۶ ... ؛ همو، المبسوط، ج ۱، ص ۱۲۸، ۲۴۸، ۲۵۰ و ۳۱۳

معنایی شایع میان عموم مردم است، نمی باشد و نباید با سه معنای لغوی و عرفی فقه اشتباه شود.

در این بخش از نوشتار، به معنای اصطلاحی فقه اشاره ای کوتاه می شود و از بیان بحث های فنی در باره تعاریف ارائه شده برای فقه به معنای مصطلح و نقض و ابرام های فقه و اصولیان در این باره خودداری می شود.

گویا نخستین دانشمند شیعه که برای فقه تعریفی ارائه کرده سید مرتضی (م ۴۳۶) است. او آن چنان که گذشت، فقه را به «العلم بجملة الأحكام الشرعية» تعریف کرده است.^{۱۴۰} دانشمندان اهل سنت در آن عصر مانند ابوالولید باجی (م ۴۷۴)، ابوالمعالی جوینی (م ۴۷۸) و محفوظ بن احمد کلوذانی (م ۵۱۰) و برخی مانند ابن قدامة (م ۶۲۰) در قرون بعد نیز تعاریفی مشابه دارند.^{۱۴۱}

در این گونه تعاریف، قید استدلال و استنباط وجود ندارد. از این رو، این گونه تعاریف شامل آگاهی های عامه مردم نسبت به احکام شرعی می شود و لازم نیست دانش عالم به فقه برگرفته از استدلالات فقهی باشد.

شاید مقصود این گروه از دانشمندان، ارائه معنای اصطلاحی برای فقه نبوده و فقط درصدد بیان معنای رایج فقه در عصر خود بوده اند که همان معنای سوم یا شبیه به آن است. بر این اساس، وجود این گونه تعاریف در قرن پنجم می تواند گویای این باشد که معنای سوم به مرور و طی مراحل شکل گرفته است. در مرحله اول، فقه مختص به مطلق دانش به احکام شرعی بوده، سپس به دانشی از احکام شرعی اختصاص یافته که برخاسته از اجتهاد و استنباط است. به همین سبب در تعاریف

۱۴۰. سید مرتضی، رسائل المرتضی، ج ۲، ص ۲۷۹.

۱۴۱. ابوالولید الباجی، احکام الفصول في أحكام الاصول، ج ۱، ص ۱۷۵؛ جوینی، التلخیص في أصول الفقه، ص ۱۰۵؛ جوینی، البرهان في أصول الفقه، ج ۱، ص ۸؛ کلوذانی، التمهيد في أصول الفقه، ص ۴؛ ابن قدامة، روضة الناظر و جنة المناظر، ص ۵۴.

اصطلاحی قرون بعد که متأثر از معنای عرفی و لغوی رایج در همان دوران بوده، قید استدلال و مانند آن افزوده شده است.

برخی از دانشمندان در قرن ششم قید نظر و استنباط را بر تعریف افزودند. ۱۴۲

ابوالوفاء علی بن عقیل (م ۵۱۲) دو تعریف برای فقه بیان می کند:

فهم الأحكام الشرعية بطريق النظر؛

فهمیدن احکام شرعی از راه استدلال.

العلم بالأحكام الشرعية بطريق النظر والاستنباط؛ ۱۴۳

علم به احکام شرعی از راه استدلال و استنباط.

فخررازی (م ۶۰۶) نیز فقه را این گونه تعریف می کند:

العلم بالأحكام الشرعية العملية المستدل على أعيانها بحيث لا يعلم كونها من

الدين ضرورة؛ ۱۴۴

علم به احکام عملی شریعت که بر آنها دلیل اقامه شده است، به گونه ای که ضرورتاً از دین فهمیده نمی شود.

پس از آن، ابن حاجب مالکی (م ۶۴۶) برای فقه تعریفی جدید ارائه می کند.

او می گوید:

الفقه العلم بالأحكام الشرعية الفرعية عن ادلتها التفصيلية بالاستدلال؛ ۱۴۵

فقه، علم به احکام فرعی شریعت با استدلال به دلایل تفصیلی است.

پس از او بسیاری از دانشمندان اهل سنت نیز این تعریف یا مشابه آن را با

اندکی تفاوت برگزیده اند و در آثار خود به شرح و توضیح یا طرح اشکال و پاسخ از

۱۴۲. ماتریدی، کتاب فی اصول الفقه، ص ۳۴.

۱۴۳. ابن عقیل، الواضح فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۷.

۱۴۴. فخرالدین رازی، المحصول فی علم اصول الفقه، ج ۱، ص ۵.

۱۴۵. ایجی، شرح مختصر المتتهی الاصولی، ج ۱، ص ۶۳.

آن برآمده اند. ۱۴۶

اولین تعریف، نخستین بار توسط علامه حلی (م ۷۲۶) وارد فقه شیعه شد. او در تعریف فقه می گوید:

المعرفة بالأحكام الشرعية عن أدلتها التفصيلية؛^{۱۴۷}

علم به احکام شرعی از دلایل تفصیلی است.

پس از او سایر دانشمندان شیعه نیز تعاریفی مشابه ارائه داده اند. فخرالمحققین (م ۷۷۱) می گوید:

الفقه هو العلم بالأحكام الشرعية الفرعية المكتسبة عن أدلتها التفصيلية

بالاستدلال؛^{۱۴۸}

فقه علم به احکام فرعی شریعت است که با استدلال از دلایل تفصیلی گرفته شده است.

شهید اول (م ۷۸۶) نیز در تعریف فقه می گوید:

العلم بالأحكام الشرعية العملية عن أدلتها التفصيلية لتحصيل السعادة

الأخروية؛^{۱۴۹}

۱۴۶. نووی، روضة الطالبین، ج ۱، ص ۹؛ انصاری، فتح الوهاب، ج ۱، ص ۸؛ شریینی، مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۶؛ ملیباری فنانی، فتح المعین، ج ۱، ص ۲۱؛ شروانی، حواشی الشروانی، ج ۱، ص ۲۰؛ مصری، البحر الرائق، ج ۱، ص ۱۱؛ ابن عابدین، الدر المختار، ج ۱، ص ۳۸؛ ایجی، شرح مختصر المنتهی الاصولی، ج ۱، ص ۶۳؛ زرکشی، البحر المحیط، ج ۱، ص ۲۱؛ اسنوی، التمهید فی تخریج الفروع علی الاصول، ص ۵۰؛ ابن حمام، القواعد و الفوائد الاصولیة، ص ۹؛ شوکانی، ارشاد الفحول، ص ۵؛ شبلی، اصول الفقه الاسلامی، ص ۱۸؛ ابوزهره، اصول الفقه، ص ۶؛ نملة، الجامع لمسائل اصول الفقه، ص ۱۲؛ درکانی، التلقیح شرح التنقیح، ص ۲۷؛ جرجانی، التعریفات، ص ۲۷۲؛ ابوالبقاء، کلیات، ص ۶۹۰.

۱۴۷. علامه حلی، ارشاد الاذهان، ج ۱، ص ۳۵۳.

۱۴۸. فخرالمحققین، ایضاح الفوائد، ج ۲، ص ۲۶۴.

۱۴۹. شهید اول، ذکری الشیعة، ج ۱، ص ۴۰.

علم به احکام عملی شریعت از دلایل تفصیلی برای رسیدن به سعادت
اخروی.

او همچنین در یکی دیگر از آثارش می گوید:

العلم بالاحکام الشرعية الفرعية عن أدلتها التفصیلیة؛^{۱۵۰}
علم به احکام فرعی شریعت از دلایل تفصیلی.

دانشمندان دیگر شیعه نیز تعاریفی مطابق یا مشابه تعاریف مزبور برای فقه ارائه
کرده اند و برخی نیز به شرح و تفسیر یا طرح اشکال در مورد این گونه تعاریف و
پاسخ از آنها و نیز دقت در اجزای تعریف برآمده اند.^{۱۵۱}
بنابراین، تعریف ابن حاجب از عصر خود تا کنون محور اصلی تعاریف ارائه
شده برای فقه در میان اهل سنت و شیعه بوده است، هر چند تعاریف دیگری نیز
توسط دانشمندان مطرح شده است.^{۱۵۲}

فصل پنجم: برخی نتایج علمی

۱. روشن شد که تا اواخر قرن چهارم، معنای سوم از کلمه فقه و مشتقات آن متبادر
نبوده است. به همین علت موارد به کار رفته از این کلمه در قرآن و روایات به معنای
سوم نیست و مقصود از آنها معنای اول یا دوم می باشد. همچنین گذشت که معنای
دوم برگرفته از آیه ۱۲۲ سوره توبه است که از «تفقه در دین» یاد کرده است. بیشتر

۱۵۰. شهید اول، القواعد والفوائد، ج ۱، ص ۳۰.

۱۵۱. شهید ثانی، تمهید القواعد، ص ۳۲؛ عاملی، معالم الدین، ج ۱، ص ۹۰؛ ابن ابی
جمهور، الاقطاب الفقهية، ص ۳۴؛ شهید ثانی، حاشية الارشاد، ج ۴، ص ۴؛ شهید ثانی،
المقاصد العلیة، ص ۴۷؛ بحر العلوم، مصابیح الاحکام، ج ۱، ص ۵؛ میرزای قمی، قوانین
الاصول، ص ۵؛ عاملی، مفتاح الکرامة، ج ۱۹، ص ۶۰۴؛ کاشف الغطاء، تحرير المجلة،
ج ۱، ص ۱۲؛ میرداماد، السبع الشداد، ص ۳.

۱۵۲. ابن امیرالحاج، التقرير والتحریر، ص ۲۳.

موارد استعمال فقه در روایات نیز به همین معنا می باشد.

روایات فراوانی در فضیلت «تفقه در دین» وارد شده است. همچنین روایات فراوان دیگری نیز در فضیلت «فقه» و «فقیه» وارد شده که در این گونه موارد نیز به علت رواج و تبادل معنای دوم در عصر صدور روایات، «تفقه در دین» مراد است. مقصود از «تفقه در دین»، فهم عمیق و دقیق آموزه های دینی است. پس فهم قشری و ظاهری آموزه های دینی، فقه نیست و کسانی که در هر حوزه ای از معارف دینی فقط علم به ظاهر آموزه های مربوط به آن حوزه را دارند و از درک معانی عمیق آن آموزه ها عاجزند، فقیه نامیده نمی شوند. تأکید قرآن و اهل بیت (ع) بر تفقه در دین در راستای شیوه تربیتی آنها بر محوریت تعقل، تفکر و پرهیز از جمود و قشری نگری است.

پس کسی که در حوزه اعتقادات، علم به خالقیت، ربوبیت و وحدانیت خداوند و نبوت پیامبر (ص) و امامت امامان معصوم (ع) و عصمت آنان دارد، ولی عمق معنای خالقیت، ربوبیت، وحدانیت، نبوت، امامت و عصمت را نیافته است، به تفقه در دین دست نیافته و به همین سبب، فقیه نیز نامیده نمی شود. در حوزه احکام شریعت نیز کسانی که فقط علم به فتاوا و مسائل شرعی دارند و آگاهی به شیوه اجتهاد و استنباط آن مسائل ندارند، فقیه نامیده نمی شوند و دانش آنان نیز فقه نیست.

فهم عمیق و دقیق آموزه های دینی می تواند دارای مراتب باشد. به همین سبب، مفهوم «افقه» به وجود می آید که در روایات نیز به کار رفته است، مانند:

نَضَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاَهَا وَحَفَظَهَا وَبَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا قُرْبًا
حَامِلٍ فِقْهِ غَيْرِ فِقْهِهِ وَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ؛^{۱۵۳}

نیکو گرداند خداوند بنده ای را که سخن من را بشنود پس آن را حفظ کرده و

۱۵۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳.

رعایت نماید و به کسانی که آن را نشنیده اند برساند. پس چه بسیار حمل کننده فقه که فقیه نیست و چه بسیار کسانی که حمل کننده فقه به فقیه تر از خود هستند.

مَنْ أَمَّ قَوْمًا وَفِيهِمْ أَعْلَمُ مِنْهُ أَوْ أَفْقَهُ مِنْهُ لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ فِي سَفَالٍ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ ۱۵۴

کسی که پیشوای مردمی شود در حالی که در میان آنها داناتر و فقیه تر از او است، پیوسته تا قیامت امر آن مردم در پستی خواهد بود.

قَرُبَ امْرَأَةٌ أَفْقَهُ مِنْ رَجُلٍ؛ ۱۵۵

چه بسا زنی که از مرد فقیه تر است.

أَنْتُمْ أَفْقَهُ النَّاسِ إِذَا عَرَفْتُمْ مَعَانِيَ كَلَامِنَا إِنَّ الْكَلِمَةَ لَتَنْصَرِفَ عَلَيَّ وَجُوهَ قَلْوُ شَاءَ إِنْسَانٌ لَصَرَفَ كَلَامَهُ كَيْفَ شَاءَ وَلَا يَكْذِبُ؛ ۱۵۶

شما فقیه ترین مردم خواهید بود اگر معانی سخنان ما را بفهمید. همانا یک سخن بر وجوه مختلف قابل حمل است، پس اگر انسانی بخواهد می تواند سخن خویش را بر هرگونه که بخواهد حمل کند و دروغ نگوید.

ممکن است گفته شود کسانی که با شیوه های اجتهاد و استنباط رایج به کشف احکام الهی می پردازند نیز فقیه نیستند و دانش آنان نیز تفقه در دین نیست؛ زیرا تلاش علمی و دقت و تأمل این افراد متوجه کشف احکام الهی است، نه فهم عمیق احکام الهی.

امروزه مجتهدان می کوشند تا با تلاش فراوان، احکام شریعت را که آموزه های دین هستند کشف کنند. اما تلاش آنان فراتر از کشف احکام شریعت

۱۵۴. برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۹۳؛ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۲۰۶.

۱۵۵. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۳۰۶.

۱۵۶. صدوق، معانی الاخبار، ص ۱.

نمی‌رود و در خود احکام که نفس دین هستند تفقه نمی‌کنند و در پی یافتن عمق معانی احکام نیستند.

بخش مهمی از دانش مجتهدان مانند علم رجال و اصول، مقدمه دست‌یابی به پیام‌های دین است و خود آنها پیام دین به شمار نمی‌رود؛ از این رو، تعمق در آنها تعمق در دین نیست. استظهار از قرآن و سنت نیز که نزدیکترین بخش دانش اجتهاد به متن دین است فقط بر محور ظهورات عرفی شکل می‌گیرد و از این فراتر نمی‌رود، در حالی که تفقه در دین، یعنی کشف معانی فراتر از ظهورات عرفی و فراتر از آنچه عموم مردم می‌فهمند.

«تفقه در دین» گذر از معانی ظاهری دین و یافتن معانی عمیق و پنهان آن است و غایت تلاش مجتهد در ارتباط با کتاب و سنت که متن دین می‌باشند، فهم درست ظواهر الفاظ آنهاست؛ ظواهری که فهم عرفی عموم مخاطبان در عصر صدور، آن را تأیید می‌کند؛ به گونه‌ای که اگر در شیوه اجتهاد رایج فتوایی مستند به فهمی از کتاب و سنت باشد که برای عموم قابل درک نیست، چنین فتوایی فاقد دلیل معتبر شمرده می‌شود.

ابو اسحاق شاطبی (م ۷۹۰) می‌گوید:

آنچه از متون دینی فهمیده می‌شود یا برای عموم مردم قابل فهم است و یا آنها آن را نمی‌فهمند، هر چند مطلبی درست و محققانه باشد. قسم اول در فقه، مطلوب و مورد توجه است ولی چون رسیدن به قسم دوم برای عموم مردم دشوار است از نظر شرعی اعتبار ندارد. ۱۵۷

به عبارت دیگر، «تفقه در دین» دستاورد علمی خواص مخاطبان است، در حالی که مجتهد می‌کوشد به دستاورد علمی عموم مخاطبان دست یابد و آنچه را که عموم مخاطبان از ظهور کتاب خدا و قول و فعل معصومان (ع) نمی‌فهمند برایش حجیت ندارد.

۱۵۷. شاطبی، الموافقات في اصول الشريعة، ج ۱، ص ۳۱.

این شیوه علمی مجتهدان، ضرورتاً به معنای کاستی در روش علمی آنها نیست، بلکه می‌تواند به معنای محدودیت حوزه علمی آنها باشد؛ زیرا احکام شریعت بنابر تعاریف رایج، بخش عمومی آموزه‌های دینی است و همگان باید آن را بفهمند تا بتوانند به آن عمل کنند، اما «تفقه در دین» یعنی از پوسته و ظاهر دین گذر کردن و به عمق و باطن پیام دین رسیدن و چنین تلاش علمی از حوزه اجتهاد و استنباط مرسوم خارج است.

از برخی روایات به وضوح فهمیده می‌شود که فقه، فهم ظاهر کلام نیست، بلکه فهم معنای عمیق آن است، مانند این روایات:

حَدِيثٌ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ حَدِيثٍ تَرَوِيهِ وَلَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ فَقِيهًا حَتَّى
يَعْرِفَ مَعَارِيضَ كَلَامِنَا وَإِنَّ الْكَلِمَةَ مِنْ كَلَامِنَا لَتَنْصَرِفَ عَلَيَّ سَبْعِينَ وَجْهًا لَنَا
مِنْ جَمِيعِهَا الْمَخْرُجِ؛ ۱۵۸

یک روایت را درک کنی بهتر است از هزار روایت که نقل کنی. مردی از شما فقیه نخواهد شد، مگر اینکه اشارات در کلام ما را دریابد. همانا سخنی از سخنان ما بر هفتاد وجه قابل حمل است که برای ما در همه آنها راه‌گیری است.

اعْرِفُوا مَنَازِلَ شِيعَتِنَا بِقَدْرِ مَا يَحْسُنُونَ مِنْ رَوَايَاتِهِمْ عَنَّا، فَإِنَّا لَأَنَعِدُ الْفَقِيهَ مِنْهُمْ
فَقِيهًا حَتَّى يَكُونَ مُحَدِّثًا؛ فَتَقِيلَ لَهُ: أَوْ يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُحَدِّثًا؟ قَالَ: يَكُونُ
مُفْهِمًا وَالْمُفْهِمُ الْمُحَدِّثُ؛ ۱۵۹

جایگاه شیعیان ما را به میزان روایاتی که - با آگاهی و بصیرت - از ما نقل می‌کنند به دست آورید؛ زیرا که ما فقیه شیعه را فقیه نمی‌دانیم، مگر اینکه محدث باشد. پرسیدند: آیا مؤمن (غیر معصوم)، می‌تواند محدث باشد؟

۱۵۸. صدوق، معانی الاخبار، ص ۲.

۱۵۹. کشی، رجال الکشی، ج ۱، ص ۶.

فرمود: مطلب به مؤمن فهمانیده می شود و مقصود از محدث همین است.
سئل أبو جعفر (ع) عن جابر، فقال: رَحِمَ اللهُ جَابِرًا بَلَغَ مِنْ فِقْهِهِ أَنْ كَانَ
يَعْرِفُ تَأْوِيلَ هَذِهِ الْآيَةِ: «إِنَّ الَّذِي قَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادَكَ إِلَيَّ مَعَادًا» يَعْنِي
الرَّجْعَةَ؛ ۱۶۰

از امام باقر (ع) در باره جابر جعفی سؤال شد، فرمود: خداوند رحمت کند
جابر را. او در فقه به مرتبه ای رسیده بود که تأویل این آیه را می دانست.
همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به سوی وعده گاه
باز می گرداند، مقصود رجعت است.

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (ع): رَجُلَانِ مِنَ أَهْلِ الْكُوفَةِ أَخِذَا فَقِيلَ لَهُمَا: اِبْرَاءُ مِنْ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، تَبْرِيءٌ وَاحِدٌ مِنْهُمَا وَآبَى الْآخَرُ، فَخَلَى سَبِيلَ الَّذِي بَرِيءٌ وَ
قُتِلَ الْآخَرُ؛ فَقَالَ: أَمَّا الَّذِي بَرِيءٌ فَرَجُلٌ فَقِيهٌ فِي دِينِهِ وَأَمَّا الَّذِي لَمْ يَبْرَأْ فَرَجُلٌ
تَمَجَّلَ إِلَى الْجَنَّةِ؛ ۱۶۱

به امام باقر (ع) عرض کردم: دو مرد از اهل کوفه دستگیر شدند و به آنها گفته
شد که از امیرالمؤمنین (ع) تبری بجویند، یکی از آنها تبری جست و دیگری
نپذیرفت. آن کس را که تبری جست، رهايش کردند و دیگری را کشتند.
امام (ع) فرمود: اما آن کس که تبری جست مردی فقیه در دینش بود و آن
کس که تبری نجست پس مردی بود که شتاب در رفتن به بهشت نمود.

الْمُتَعَبِّدُ عَلَيَّ غَيْرِ فِقْهِ كَحِمَارِ الطَّاحُونَةِ يَدُورُ وَلَا يَبْرَحُ؛ ۱۶۲
عبادت کننده بدون فقاهاست، همچون خر آسیاب است که دور خود
می چرخد، ولی از جایی که هست بیشتر نمی رود.

۱۶۰. قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۴۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۹۹.

۱۶۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۲۱.

۱۶۲. مفید، الاختصاص، ص ۲۴۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۸.

كَانَ الْمُؤْمِنِينَ هُمُ الْفُقَهَاءَ أَهْلُ فِكْرَةٍ وَعِبْرَةٍ؛^{۱۶۳}

گویا مؤمنان فقها هستند که اهل تفکر و عبرت می باشند.

حتی در برخی روایات که مربوط به احکام شریعت است فقه بر فهمی از

شریعت اطلاق شده که حاصل تعمق در سایر احکام شریعت است، مانند:

مِنْ فِقْهِ الضَّيْفِ أَنْ لَا يَصُومَ تَطَوُّعاً إِلَّا بِإِذْنِ صَاحِبِهِ؛^{۱۶۴}

از فقاहत میهمان این است که روزه مستحبی نمی گیرد، مگر به اجازه میزبان.

مِنْ فِقْهِ الرَّجُلِ أَنْ يَرْتَادَ مَوْضِعاً لِبَوْلِهِ؛^{۱۶۵}

از فقه مرد این است که مکان مناسبی را برای ادرار کردن خود برگزیند.

پس ما مسلمانان دچار دو اشتباه تاریخی شده ایم. نخست آنکه لفظ فقه و مشتقات آن را که بنابر آموزه های کتاب و سنت مربوط به فهم عمیق همه معارف دینی بوده است، مختص به فهم احکام شریعت کرده ایم و دوم آنکه این لفظ را بر دانشی اطلاق کردیم که تنها می کوشد به فهم ظاهری و عمومی حوزه شریعت دست یابد و پنداشتیم که دقت نظر و تأملات علمی مجتهدان، توجیه گر چنین استعمالی است؛ در حالی که تلاش های علمی دقیق آنان برای کشف معانی عمیق معارف دین یا خصوص حوزه شریعت نیست، بلکه در جهت کشف معانی ظاهری و عمومی شریعت است. پس نه تنها لفظ مورد نظر کتاب و سنت را از معنای عام آن منصرف کرده و معنایی خاص از آن اراده کردیم، بلکه در مواردی استعمال کردیم که مصداق معنای مورد نظر در کتاب و سنت نیست.

البته ممکن است گفته شود که از نظر عرف، دقت های مجتهدان برای کشف

۱۶۳. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۳۳.

۱۶۴. همان، ج ۴، ص ۱۵۱.

۱۶۵. همان، ج ۳، ص ۱۵.

معانی ظاهری کتاب و سنت مرتبه ای نازل از تفقه در دین است؛ زیرا عرف، کوشش های فکری در جهت فهم دین را هر چند در مقدمات دست یابی به دانش دین باشد، «تفقه در دین» می شمارد.

۲. عدم توجه به معنای رایج فقه در عصر صدور روایات و تفاوت آن معنا با معنای رایج در اعصار بعد، موجب بدفهمی روایات می شود. این بدفهمی در روایات فراوانی که پیام آنها تشویق و ترغیب به تفقه در دین و فضیلت فقیه بر دیگران می باشد، هر چند دارای آثار روشنی در علم به احکام شرعی و دانش مرسوم فقه نیست، اما ممکن است موجب پدید آمدن دیدگاهی میان مسلمانان شود که براساس آن، عالمان به احکام شرعی در جایگاهی برتر از سایر دانشمندان علوم دینی جای گیرند و علم فقه مصطلح، اهمیتی مضاعف برای مسلمانان یافته و در نتیجه سبب کم توجهی به سایر معارف دینی شود. این بلیه ای است که حوزه های علمیه و بالتبع جامعه مسلمانان از دیرباز تا کنون گرفتار آن بوده اند.

علاوه براین، مواردی در روایات یافت می شود که کلمه فقه و مشتقات آن موضوع حکم شرعی است. از این رو، عدم فهم درست از معنای فقه در این روایات موجب صدور فتاوای نادرست خواهد شد. به عنوان نمونه در بحث نماز جماعت این مسئله در متون روایی و فقهی مطرح است که اگر چند نفر شرایط امامت را داشتند چه کسی سزاوارتر است که امام جماعت شود؟ در روایتی امام صادق (ع) از رسول خدا (ص) نقل می کند که فرمود:

يَقْدَمُ الْقَوْمَ أَقْرَبُهُمْ لِلْقُرْآنِ فَإِنْ كَانُوا فِي الْقِرَاءَةِ سَوَاءً فَأَقْدَمُهُمْ هِجْرَةَ فَإِنْ كَانُوا فِي الْهِجْرَةِ سَوَاءً فَأَكْبَرُهُمْ سِنًا فَإِنْ كَانُوا فِي السِّنِّ سَوَاءً فَلْيُؤَمِّمُهُمْ أَعْلَمُهُمْ بِالسُّنَّةِ وَأَفْقَهُهُمْ فِي الدِّينِ؛^{۱۶۶}

مردم کسی را که بهتر از دیگران قرآن قرائت می کند مقدم دارند، پس اگر

۱۶۶. حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۳۵۱.

همه در قرائت یکسان بودند پس آن کس را که در هجرت پیش قدم بوده است مقدم دارند و اگر در هجرت مساوی هستند پس مسن ترین را مقدم دارند، پس اگر در سن مساوی بودند پس داناترین به سنت و فقیه ترین در دین را امام قرار دهند.

این روایت با اندکی تفاوت در منابع روایی اهل سنت نیز آمده است. ۱۶۷
 فقهای شیعه و اهل سنت بر اساس این روایت، به تقدیم «افقه» فتوا داده اند. در منابع فقهی عبارت «فی الدین» در پایان روایت از متن فتوا حذف شده است. ۱۶۸
 پس ظهور فتوای فقها با توجه به اینکه در عصری زندگی می کردند که معنای سوم از لفظ فقه متبادر بوده است، مقدم کردن کسی است که داناتر به احکام شرعی باشد. علاوه بر این، قرائن لفظی در برخی منابع فقه استدلالی گویای این است که مراد نویسندگان آنها معنای سوم است، ۱۶۹ بلکه در بعضی از متون فقهی تصریح شده

۱۶۷. متقی هندی، کنز العمال، ج ۷، ص ۵۸۷.
 ۱۶۸. بی نا، فقه الرضا، ص ۱۲۴، ۱۴۳؛ صدوق، المقنع، ص ۱۱۲؛ سلار دیلمی، المراسم، ص ۸۵؛ طوسی، الاقتصاد، ص ۲۶۸؛ طوسی، النهاية، ص ۱۱۱؛ طوسی، الخلاف، ج ۱، ص ۷۲۰؛ طوسی، المبسوط، ج ۱، ص ۱۵۷؛ طوسی، الوسيلة، ص ۱۰۵؛ ابن زهره، غنیة النزوع، ص ۸۸؛ حلبی، اشارة السبق، ص ۹۶؛ محقق حلّی، المختصر النافع، ص ۴۷؛ محقق حلّی، المعتبر، ج ۲، ص ۳۴۶؛ همو، شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۸۱ و ۹۵؛ علامه حلّی، ارشاد الاذهان، ج ۱، ص ۲۷۱؛ علامه حلّی، تذکرة الفقهاء، ج ۲، ص ۴۴؛ شهید اول، الدروس، ج ۱، ص ۱۱۲؛ شهید اول، ذکری الشیعة، ج ۱، ص ۴۲۱؛ بحرانی، الحدائق الناضرة، ج ۱۱، ص ۲۰۲؛ نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۳، ص ۳۵۷؛ ابن قدامه، المغنی، ج ۲، ص ۱۹؛ ابن حزم، المحلی، ج ۴، ص ۲۰۷؛ نووی، المجموع، ج ۴، ص ۲۷۹؛ نووی، روضة الطالبین، ج ۱، ص ۴۶۰؛ انصاری، فتح الوهاب، ج ۱، ص ۱۱۳؛ قرطبی، بداية المجتهد، ج ۱، ص ۱۱۷؛ کحلانی، سبیل السلام، ج ۲، ص ۲۸؛ شوکانی، نیل الاوطار، ج ۳، ص ۱۹۳.
 ۱۶۹. ابن قدامه، المغنی، ج ۲، ص ۱۹؛ محقق حلّی، المعتبر، ج ۲، ص ۴۳۹؛ علامه حلّی، تذکرة الفقهاء، ج ۴، ص ۳۰۶؛ شهید اول، ذکری الشیعة، ج ۴، ص ۴۱۵.

است که مقصود «داناتر به احکام نماز» است. ۱۷۰ البته تفسیر اخیر می‌تواند برخاسته از مناسبت حکم و موضوع در متن روایت باشد، نه تبادل معنا از فقه. به هر صورت کلام پیامبر اکرم (ص) در عصری صادر شده است که هنوز معنای سوم پدید نیامده است. به علاوه عبارت «فِي الدِّينِ» در روایت به وضوح گویای این است که فقه در این روایت ظهور در معنای اول دارد و مقصود از آن با توجه به اضافه شدن عبارت «فِي الدِّينِ» به آن، معنای دوم است.

۳. با توجه به تبادل معنای دوم از لفظ فقه و مشتقات آن در عصر حضور معصومین (ع)، روایت ذیل که از ادله باب تقلید است معنای دیگری می‌یابد:

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعًا
لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يَقْلُدُوهُ وَذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ
لَا كَلِمَهُمْ؛ ۱۷۱

پس هر یک از «فقها» که خویش‌تندار باشد و از دین خود پاسداری کند و با هوای نفس خویش مخالفت نماید و فرمانبردار مولای خود باشد، می‌بایست عوام از او تقلید کنند و این صفات فقط در برخی از «فقهای» شیعه جمع خواهد شد.

با توجه به اینکه کلمه «فقها» در این روایت به معنای دوم از فقه می‌باشد، شاید در این صورت زمینه برای فتوا به شرطیت علم عمیق و اجتهادی به همه معارف دینی در مرجع تقلید به وجود آید و بتوان ادعا کرد که کسانی که فقط علم به خصوص احکام شرعی دارند و از دانش عمیق نسبت به سایر معارف دینی

۱۷۰. محقق کرکی، جامع المقاصد، ج ۱، ص ۴۱۰؛ شهید ثانی، روض الجنان، ص ۳۱۱؛ شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱، ص ۲۶۳ و ۳۱۵؛ محقق اردبیلی، مجمع الفائدة، ج ۲، ص ۴۶۱؛ عاملی، مدارک الاحکام، ج ۴، ص ۱۶۱ و ۳۵۸؛ امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۲۷۷؛ بهوتی، کشاف القناع، ج ۱، ص ۵۷۲.
۱۷۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۳۱.

بی بهره اند شایسته مرجعیت تقلید نمی باشند.

عقل نیز گواه بر این است که علاوه بر شرایط اخلاقی و باطنی که در روایت به شدت بر آنها تأکید شده است، مرجعیت علمی شیعیان و زعامت و رهبری آنها در عصر غیبت و نیابت از امام معصوم (ع) بدون آگاهی ژرف و عمیق نسبت به همه تعالیم و اهداف دین، از جمله باورها، ایمان، تقوا و آموزه های اخلاقی و نیز بدون معرفت به چگونگی ارتباط و تأثیر هر یک از آنها بر یکدیگر و درک اهمیت و جایگاه هر یک نسبت به دیگری در رشد معنوی و الهی انسان، ممکن نخواهد بود؛ زیرا همه حوزه های معارف دینی در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر می باشند و به خصوص درک دقیق و عمیق از آن بخش از معارف دینی که عهده دار پیام دین درباره لایه های درونی و بنیادین شخصیت انسان است، تأثیر بسیاری بر فهم درست از بخش دیگری از معارف دینی خواهد داشت که عهده دار بیان تکالیف عملی و ظاهری انسان می باشد.

پس کسی که به فهم عمیق در معارف بنیادین اعتقادی و اخلاقی دین دست نیافته است، ممکن است از درک بسیاری از ظرایف و نکات دقیق شریعت باز ماند و به همین سبب، صلاحیت برای مرجعیت علمی در حوزه احکام شرعی را نیز نداشته باشد. نگارنده نمونه های متعددی در این باره در خاطر دارد که مجال بیان آنها نیست.

مهم تر از مرجعیت علمی، زعامت و رهبری شیعه در عصر غیبت است که مسئولیتی بسیار فراتر و سنگین تر از مرجعیت علمی محض می باشد. بر دوش گرفتن این مسئولیت سنگین جز از عهده کسانی که شرایط دشوار اخلاقی ذکر شده در روایت شریف را دارا می باشند و دانش عمیق آنان همه حوزه های معارف دینی را کاویده است بر نمی آید.

نتیجه

کلمه فقه از صدر اسلام تاکنون حداقل سه معنای شایع داشته است. این سه معنا در سه دوره متوالی در طول تاریخ، متبادر از این لفظ بوده است. نخستین معنای آن «فهم عمیق معنای کلام و مانند آن» است. موارد استعمال فقه و مشتقات آن در قرآن کریم به همین معنا است. از جمله کلمه «تفقه» در آیه ۱۲۲ سوره توبه نیز به همین معنا به کار رفته است، اما مقصود از آن با قرینه لفظی، «فهم عمیق دین» می باشد. استعمال کلمه «تفقه» در این آیه در مورد «فهم عمیق دین»، منشأ پیدایش معنای دوم برای فقه شد. پس از آن میان مسلمانان این کلمه در این معنا بدون قرینه لفظی استعمال شد. از این رو در روایات پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) شاهد به کارگیری این کلمه و مشتقات آن در معنای دوم هستیم. متبادر از لفظ فقه در روایات نیز همین معنا است، مگر قرینه بر خلاف آن دلالت کند.

به تدریج در قرن دوم و سوم زمینه های شکل گیری معنای سوم؛ یعنی «فهم عمیق احکام شرعی» پدید آمد، اما شیوع و تبادر این معنا از لفظ فقه تا اوایل قرن پنجم به تأخیر افتاد و از آن پس این معنا از لفظ فقه متبادر گردید. منشأ پیدایش این معنا برای فقه، جامعه اهل سنت بودند.

منابع و مآخذ

۱. آلوسی، سید محمود، روح المعانی، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ. ق.
۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء الکتب العربیه، چاپ اول، ۱۳۷۸ هـ. ق.
۳. ابن امیر الحاج، التقریر و التحریر، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ. ق.

- ۴ . ابن حزم، علی بن احمد، المحلّی، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- ۵ . ابن حمام، علی بن عباس بن علی، القواعد و الفوائد الاصولیة، بیروت، دارالکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۶هـ. ق.
- ۶ . ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ ابن خلدون، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ چهارم، بی تا.
- ۷ . ابن زهرة حلبی، حمزة بن علی، غنیة النزوع، قم، مؤسسة امام صادق (ع)، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ. ق.
- ۸ . ابن سیده، علی بن ابراهیم، المحکم و المحيط الاعظم، بیروت، دارالکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۱هـ. ق.
- ۹ . ابن عابدین، محمد امین، الدر المختار، بیروت، دار الفکر، بیروت، بی تا.
- ۱۰ . ابن عباد، صاحب، المحيط فی اللغة، بیروت، عالم الكتاب، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۴هـ. ق.
- ۱۱ . ابن عقیل بغدادی، ابوالوفاء علی، الواضح فی اصول الفقه، بیروت، مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ۱۴۲۰هـ. ق.
- ۱۲ . ابن فارس، احمد، مجمل اللغة، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴هـ. ق.
- ۱۳ . _____، معجم مقائیس اللغة، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۴هـ. ق.
- ۱۴ . ابن قدامة، عبدالله، المغنی، بیروت، دارالكتاب العربی، بی تا.
- ۱۵ . _____، روضة الناظر و جنة المناظر، مكة مكرمة، مؤسسة الريان، چاپ اول، ۱۴۱۹هـ. ق.
- ۱۶ . ابن كثير دمشقی، اسماعیل، البداية و النهاية، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۸هـ. ق.
- ۱۷ . ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بیروت، دار الفکر، چاپ سوم، ۱۴۱۴هـ. ق.

- ١٨ . ابوالبقاء، ايوب بن موسى، الكليات، بيروت، مؤسسة الرسالة، چاپ دوم، ١٤١٣هـ.ق.
- ١٩ . ابوحيان، محمد بن يوسف، البحر المحيط في التفسير، بيروت، دارالفكر، ١٤٢٠هـ.ق.
- ٢٠ . ابوزهرة، محمد، اصول الفقه، بي جا، بي نا، بي تا.
- ٢١ . احسائي، ابن ابى جمهور، الاقطاب الفقهية، قم، كتابخانه آيت الله مرعشى، چاپ اول، ١٤١٠هـ.ق.
- ٢٢ . اسنوى، ابى محمد بن الحسن، التمهيد فى تخريج الفروع على الاصول، بيروت، مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ١٤٠٠.
- ٢٣ . اصفهاني، محمد تقى، هداية المسترشدين، قم، چاپ سنگى، بي تا.
- ٢٤ . امام خمينى، سيد روح الله، تحرير الوسيلة، قم، دار العلم، چاپ اول، بي تا.
- ٢٥ . امين، حسن، دائرة المعارف الاسلامية الشيعية، بيروت، دار التعارف للمطبوعات، چاپ ششم، ١٤٢٣هـ.ق.
- ٢٦ . اندلسى، على بن حزم، الاحكام في اصول الاحكام، القاهرة، مطبعة العاصمة، چاپ اول، ١٣٤٥هـ.ق.
- ٢٧ . انصارى، زكريا بن محمد، فتح الوهاب، بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٨هـ.ق.
- ٢٨ . ايجى، عضد الدين عبد الرحمان بن احمد، شرح مختصر المنتهى الاصولى، بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٢٤هـ.ق.
- ٢٩ . باجى، ابوالويد، احكام الفصول في احكام الاصول، بيروت، دارالغرب الاسلامي، چاپ دوم، ١٤١٥هـ.ق.
- ٣٠ . بحر العلوم، سيد مهدي، مصابيح الاحكام، قم، ميثم تمار، چاپ اول، ١٤٢٧هـ.ق.

۳۱. بحرانی، یوسف بن احمد، الحدائق الناضرة، قم، انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۵هـ.ق.
۳۲. بخاری، عبدالعزیز بن احمد، كشف الاسرار عن أصول فخر الاسلام، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ اول، ۱۴۱۱.
۳۳. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، تهران، دارالکتب الاسلامیة، بی تا.
۳۴. بهوتی، منصور بن یونس، كشاف القناع، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۸هـ.ق.
۳۵. بی نا، فقه الرضا، منسوب به امام رضا(ع)، مشهد، مؤسسه آل البيت(ع)، چاپ اول، ۱۴۰۶هـ.ق.
۳۶. ثوری، سفیان بن سعید، تفسیر ثوری، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۰۳هـ.ق.
۳۷. جرجانی، علی بن محمد، التعریفات، قاهرة، شركة القدس، چاپ اول، ۲۰۰۷م.
۳۸. جزایری، نورالدین بن نعمت الله، فروق اللغات، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۷هـ. ش.
۳۹. جزری، ابن اثیر، النهاية في غريب الحديث و الاثر، قم، اسماعیلیان، چاپ اول، بی تا.
۴۰. جمعی از نویسندگان، الرسائل الاربعة عشرة، قم، نشر اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ.ق.
۴۱. جندی، خلیل بن اسحاق، مختصر خلیل، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۶هـ.ق.
۴۲. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، بیروت، دار العلم للملایین، چاپ چهارم، ۱۴۰۷هـ.ق.

- ۴۳ . جوينی، عبدالملك بن عبدالله، البرهان في اصول الفقه، بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۸هـ.ق.
- ۴۴ . _____، التلخيص في اصول الفقه، مكة المكرمة، مكتبة دارالباز، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ.ق.
- ۴۵ . حرّ عاملی، محمد بن الحسن، الفوائد الطوسية، قم، المطبعة العلمية، چاپ اول، ۱۴۰۳هـ.ق.
- ۴۶ . _____، وسائل الشيعة، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ اول، ۱۴۰۹هـ.ق.
- ۴۷ . حسینی تهرانی، سید محمد حسین، ولایت فقیه در حکومت اسلام، مشهد، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ دوم، ۱۴۲۱هـ.ق.
- ۴۸ . حلبی، علی بن الحسن بن ابی المجد، اشارة السيق، قم، انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۴هـ.ق.
- ۴۹ . حلی، حسین، دلیل العروة الوثقی، مطبعة نجف، نجف، چاپ اول، ۱۳۷۹هـ.ق.
- ۵۰ . حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹هـ.ق.
- ۵۱ . حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۲۰هـ.ق.
- ۵۲ . خاقانی، علی، رجال الخاقانی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۴هـ.ق.
- ۵۳ . خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، بیروت، دارالکتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ.ق.
- ۵۴ . خلیل بن احمد، العین، قم، هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰هـ.ق.
- ۵۵ . خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، چاپ پنجم، ۱۴۱۳هـ.ق.

- ٥٦ . دردير، سيدى احمد، الشرح الكبير، بيروت، دار احياء الكتب العربية،
بى تا.
- ٥٧ . دركانى، نجم الدين محمد، التلخيص شرح التنقيح، بيروت، دارالكتب
العلمية، چاپ اول، ١٤٢١هـ.ق.
- ٥٨ . دسوقى، محمد بن عرفة، حاشية الدسوقى، بيروت، دار احياء الكتب
العربية، بى تا.
- ٥٩ . ذهبى، محمد بن احمد، سير اعلام النبلاء، بيروت، مؤسسة الرسالة، چاپ
هفتم، ١٤١٣هـ.ق.
- ٦٠ . راغب اصفهانى، حسين بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، بيروت، دار
العلم، چاپ اول، ١٤١٢هـ.ق.
- ٦١ . رعينى، محمد بن محمد خطاب، مواهب الجليل، بيروت، دار الكتب
العلمية، چاپ اول، ١٤١٦هـ.ق.
- ٦٢ . زبيدى، محمد مرتضى، تاج العروس، بيروت، مكتبة الحياة، بى تا.
- ٦٣ . زرکشى، محمد بن بهادر بن عبدالله، البحر المحيط، كويت، وزارت
اوقاف، چاپ دوم، ١٤١٣هـ.ق.
- ٦٤ . _____، المنثور فى القواعد، بيروت، دار الكتب العلمية، چاپ
اول، ١٤٢١هـ.ق.
- ٦٥ . زمخشرى، محمود بن عمر، الفائق فى غريب الحديث، بيروت، دار الكتب
العلمية، چاپ اول، ١٤١٧هـ.ق.
- ٦٦ . سايس، محمد على، تفسير آيات الاحكام، بى جا، بى نا، بى تا.
- ٦٧ . سبكى، على بن عبدالكافى، الابهاج فى شرح المنهاج، بيروت، دارالكتب
العلمية، بى تا.
- ٦٨ . سگاکى، يوسف بن ابى بكر مفتاح العلوم، بيروت، دارالكتب العلميه، چاپ
دوم، ١٤٠٧هـ.ق.

۶۹. سلّار ديلمى، حمزة بن عبدالعزيز، المراسم العلوية، قم، منشورات الحرمين، چاپ اول، ۱۴۰۴هـ.ق.
۷۰. سمعانى، ابى مظفر، قواطع الادلة في الاصول، بيروت، مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ.ق.
۷۱. سمعانى، عبد الكريم بن محمد، الانساب، بيروت، دار الجنان، چاپ اول، ۱۴۰۸هـ.ق.
۷۲. سيد رضى، محمد بن حسين، نهج البلاغة، قم، مؤسسة نهج البلاغة، چاپ اول، ۱۴۱۴هـ.ق.
۷۳. سيد مرتضى، على بن الحسين، الانتصار في انفرادات الامامية، قم، دفتر انتشارات اسلامى، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ.ق.
۷۴. _____، الذريعة إلى اصول الشريعة، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶هـ.ش.
۷۵. _____، المسائل الناصريات، تهران، رابطة الثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ.ق.
۷۶. _____، رسائل المرتضى، قم، دار القرآن، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ.ق.
۷۷. سيورى، مقداد بن عبدالله، نضد القواعد الفقهية، قم، كتابخانه آيت الله مرعشى، چاپ اول، ۱۴۰۳هـ.ق.
۷۸. شاطبى، ابواسحاق، الموافقات في اصول الشريعة، بيروت، مكتبة عصرية، ۱۴۲۵هـ.ق.
۷۹. شافعى، محمد بن ادريس، الأم، بيروت، دار الفكر، چاپ دوم، ۱۴۰۳هـ.ق.
۸۰. شبيرى زنجانى، سيد موسى، كتاب نكاح، قم، موسسه پژوهشى رأى پرداز، چاپ اول، ۱۴۱۹هـ.ق.
۸۱. شريينى، محمد، مغنى المحتاج، بيروت، دار احياء التراث العربي،

۱۳۷۷هـ.ق.

۸۲. شروانی، عبد الحمید، حواشی الشروانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۸۳. شلبی، محمد مصطفی، اصول الفقه الاسلامی، بیروت، دارالنهضة العربیة، ۱۴۰۶هـ.ق.

۸۴. شوشتری، محمد تقی، النجعة فی شرح اللمعة، تهران، صدوق، چاپ اول، ۱۴۰۶هـ.ق.

۸۵. شوکانی، محمد بن علی بن محمد، ارشاد الفحول إلى تحقیق الحق من علم الاصول، بیروت، دارالکتب العلمیة، بی تا.

۸۶. _____، نیل الأوطار، بیروت، دارالجمیل، ۱۹۷۳ م.

۸۷. شهابی، محمود، ادوار فقه، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، چاپ پنجم، ۱۴۱۷هـ.ق.

۸۸. شهید اول، محمد بن مکی عاملی، القواعد و الفوائد، قم، کتابفروشی مفید، چاپ اول، بی تا.

۸۹. _____، ذکرى الشيعة، قم، مؤسسة آل البيت (ع)، چاپ اول، ۱۴۱۹هـ.ق.

۹۰. _____، الدروس الشرعية في فقه الامامية، قم، انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۷هـ.ق.

۹۱. شهید ثانی، زین الدین بن علی، المقاصد العلیة، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۰هـ.ق.

۹۲. _____، تمهید القواعد، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۶هـ.ق.

۹۳. _____، حاشیة الارشاد، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۴هـ.ق.

- ۹۴ . _____ ، روض الجنان ، قم ، مؤسسة آل البيت (ع) ، چاپ سنگی ،
بی تا .
- ۹۵ . _____ ، مسالك الافهام ، قم ، مؤسسة المعارف الاسلامية ، چاپ
اول ، ۱۴۱۳ هـ . ق .
- ۹۶ . _____ ، منية المرید ، قم ، مكتب الاعلام الاسلامی ، چاپ اول ،
۱۴۰۹ هـ . ق .
- ۹۷ . صدر المتألهین ، محمد بن ابراهیم ، تفسیر القرآن الکریم ، قم ، بیدار ، چاپ
دوم ، ۱۳۶۶ هـ . ق .
- ۹۸ . _____ ، شرح اصول الکافی ، تهران ، بنیاد حکمت اسلامی ، چاپ
اول ، ۱۳۸۴ هـ . ش .
- ۹۹ . صدوق ، محمد بن علی بن بابویه قمی ، الخصال ، قم ، انتشارات جامعه
مدرسین ، بی تا .
- ۱۰۰ . _____ ، المقنع ، قم ، مؤسسه امام هادی (ع) ، چاپ اول ،
۱۴۱۵ هـ . ق .
- ۱۰۱ . _____ ، ثواب الاعمال ، قم ، منشورات الرضی ، چاپ دوم ،
۱۳۶۸ هـ . ش .
- ۱۰۲ . _____ ، علل الشرایع ، قم ، داوری ، بی تا .
- ۱۰۳ . _____ ، معانی الاخبار ، قم ، انتشارات اسلامی ، ۱۳۶۱ هـ . ش .
- ۱۰۴ . طباطبائی ، سید محمد حسین ، المیزان فی تفسیر القرآن ، قم ، انتشارات
اسلامی ، چاپ پنجم ، ۱۴۱۷ هـ . ق .
- ۱۰۵ . طبرسی ، فضل بن الحسن ، مجمع البیان فی تفسیر القرآن ، تهران ، ناصر
خسرو ، چاپ سوم ، ۱۳۷۲ هـ . ش .
- ۱۰۶ . طریحی ، فخرالدین ، مجمع البحرین ، تهران ، مرتضوی ، چاپ سوم ،
۱۴۱۶ هـ . ق .

- ۱۰۷ . طوسی، محمد بن الحسن، الاقتصاد، نشر کتابخانه، چاپ اول، ۱۳۷۵هـ.ق.
- ۱۰۸ . _____، الامالي، قم، مؤسسة البعثة، چاپ اول، ۱۴۱۴هـ.ق.
- ۱۰۹ . _____، التبيان في تفسير القرآن الكريم، بيروت، دار احياء التراث العربي، بی تا.
- ۱۱۰ . _____، الخلاف، قم، انتشارات اسلامي، چاپ اول، ۱۴۰۷هـ.ق.
- ۱۱۱ . _____، المبسوط، تهران، مكتبة المرتضوية، چاپ سوم، ۱۳۸۷هـ.ق.
- ۱۱۲ . _____، النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى، بيروت، دارالكتاب العربي، چاپ دوم، ۱۴۰۰هـ.ق.
- ۱۱۳ . طوسی، محمد بن علی بن حمزة، الوسيلة إلى نيل الفضيلة، قم، کتابخانه آيت الله مرعشي، چاپ اول، ۱۴۰۸هـ.ق.
- ۱۱۴ . عاملی بهائی، محمد بن الحسين، الاربعون حديثاً، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، چاپ دوم، ۱۴۲۲هـ.ق.
- ۱۱۵ . عاملی، حسن بن زين الدين بن علی الشهيد الثاني، معالم الدين، قم، مؤسسه نشر اسلامي، بی تا.
- ۱۱۶ . عاملی، سيد محمد جواد بن محمد، مفتاح الكرامة، قم، انتشارات اسلامي، چاپ اول، ۱۴۱۹هـ.ق.
- ۱۱۷ . _____، محمد بن علی، مدارك الاحكام، بيروت، مؤسسة آل البيت(ع)، چاپ اول، ۱۴۱۱هـ.ق.
- ۱۱۸ . عجلي، احمد بن عبد الله، معرفة الثقات، مدينة، مكتبة الدار، چاپ اول، ۱۴۰۵هـ.ق.
- ۱۱۹ . عجلي، محمد بن محمود، الكاشف عن المحصول، بيروت، دارالكتب

- العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۹هـ.ق.
۱۲۰. عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، لسان المیزان، بیروت، مؤسسه اعلمی، چاپ دوم، ۱۳۹۰هـ.ق.
۱۲۱. _____، فتح الباری، بیروت، دار المعرفة، بی تا.
۱۲۲. عسکری، ابو هلال، الفروق اللغویة، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۲هـ.ق.
۱۲۳. علامه حلی، الحسن بن یوسف، ارشاد الاذهان، قم، انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰هـ.ق.
۱۲۴. _____، تحریر الاحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۰هـ.ق.
۱۲۵. _____، تذکرة الفقهاء، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ اول، بی تا.
۱۲۶. عینی، محمود بن احمد، عمدة القاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۲۷. غزالی، محمد بن محمد، احیاء علوم الدین، بیروت، دارالقلم، بی تا.
۱۲۸. فخرالدین رازی، محمد بن عمر، المحصول فی علم اصول الفقه، مکه مکرمه، مکتبه نزار مصطفی، چاپ دوم، ۱۴۲۰هـ.ق.
۱۲۹. _____، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۰هـ.ق.
۱۳۰. فخرالمحققین، محمد بن الحسن، ایضاح الفوائد، قم، اسماعیلیان، چاپ اول، ۱۳۸۷هـ.ق.
۱۳۱. فیض کاشانی، محسن، الوافی، اصفهان، مکتبه الامام امیرالمؤمنین (ع)، چاپ اول، ۱۳۶۵ ش.
۱۳۲. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، قم، دار الرضی، چاپ اول،

بی تا.

- ۱۳۳ . قاسمی، محمد جمال الدین، محاسن التأویل، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۸ هـ. ق.
- ۱۳۴ . قرافی، احمد بن ادريس، شرح تنقیح الفصول، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۸ هـ. ق.
- ۱۳۵ . _____، نفائس الاصول في شرح المحصول، بیروت، المكتبة العصرية، چاپ سوم، ۱۴۲۰ هـ. ق.
- ۱۳۶ . قرطبی، محمد بن رشد، بداية المجتهد، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- ۱۳۷ . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم، دارالکتب للطباعة و النشر، چاپ سوم، ۱۴۰۴ هـ. ق.
- ۱۳۸ . کاشف الغطاء، علی بن محمد رضا، باب مدينة العلم، مؤسسه کاشف الغطاء، بی تا.
- ۱۳۹ . _____، محمد حسین، تحرير المجلة، نجف، مكتبة المرتضوية، چاپ اول، ۱۳۵۹ هـ. ق.
- ۱۴۰ . کحلانی، محمد بن اسماعیل، سبل السلام، مصر، مكتبة مصطفى بابی، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ هـ. ق.
- ۱۴۱ . کراجکی، محمد بن علی، کنز الفوائد، قم، مصطفوی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ هـ. ق.
- ۱۴۲ . _____، معدن الجواهر، قم، مطبعة مهر، چاپ دوم، ۱۳۹۴ هـ. ق.
- ۱۴۳ . کشی، محمد بن عمر، رجال کشی، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۴۹۰ هـ. ق.
- ۱۴۴ . کلودانی، محفوظ بن احمد، التمهيد في أصول الفقه، مكة المكرمة، مؤسسة الريان، چاپ دوم، ۱۴۲۱ هـ. ق.
- ۱۴۵ . کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیة، چاپ

- چهارم، ۱۴۰۷هـ.ق.
- ۱۴۶ . ماتریدی، محمد بن زید، کتاب فی اصول الفقه، بیروت، دارالغرب الاسلامی، چاپ اول، ۱۹۹۵م.
- ۱۴۷ . مازندرانی، محمد صالح، شرح اصول الکافی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۱هـ.ق.
- ۱۴۸ . مالک ابن انس، الموطأ، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۶هـ.ق.
- ۱۴۹ . _____، المدونة الكبرى، مصر، مطبعة السعادة، بی تا.
- ۱۵۰ . متقی هندی، علی بن حسام الدین، کنز العمال، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹هـ.ق.
- ۱۵۱ . مجاهد بن جبر، تفسیر مجاهد، اسلام آباد، مجمع البحوث الاسلامیة، بی تا.
- ۱۵۲ . مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳هـ.ق.
- ۱۵۳ . _____، مرآة العقول، تهران، دارالکتب الاسلامیة، چاپ دوم، ۱۴۰۴هـ.ق.
- ۱۵۴ . محقق حلی، جعفر بن الحسن، المختصر النافع، قم، مؤسسة المطبوعات الدینیة، چاپ ششم، ۱۴۱۸هـ.ق.
- ۱۵۵ . _____، المعترفی فی شرح المختصر، قم، مؤسسة سید الشهداء، چاپ اول، ۱۴۰۷هـ.ق.
- ۱۵۶ . _____، شرایع الاسلام، قم، اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۰۸هـ.ق.
- ۱۵۷ . _____، علی بن الحسین، جامع المقاصد، قم، مؤسسه آل البيت(ع)، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۴هـ.ق.
- ۱۵۸ . مرتضی، احمد، شرح الازهار، صنعاء، غمضان، ۱۴۰۰هـ.ق.

- ۱۵۹ . مصرى، ابراهيم بن محمد بن نجيم، البحر الرائق، بيروت، دار الكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۸هـ.ق.
- ۱۶۰ . مصطفىوى، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، تهران، مركز الكتاب، چاپ اول، ۱۴۰۲هـ.ق.
- ۱۶۱ . مفيد، محمد بن محمد بن نعمان بغدادى، الاختصاص، قم، جامعه مدرسين، بى تا.
- ۱۶۲ . _____، الانصاح في امامة امير المؤمنين (ع)، قم، مؤسسة البعثة، چاپ اول، ۱۴۱۲هـ.ق.
- ۱۶۳ . _____، التذكرة بأصول الفقه، بيروت، دار المفيد، چاپ دوم، ۱۴۱۴هـ.ق.
- ۱۶۴ . _____، العويص، قم، كنگره جهانى شيخ مفيد، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ.ق.
- ۱۶۵ . _____، الفصول المختارة، بيروت، دار المفيد، چاپ دوم، ۱۴۱۴هـ.ق.
- ۱۶۶ . _____، المسائل الصاغانية، قم، كنگره جهانى شيخ مفيد، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ.ق.
- ۱۶۷ . _____، المقنعة، قم، كنگره جهانى شيخ مفيد، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ.ق.
- ۱۶۸ . _____، اوائل المقالات، بيروت، دار المفيد، چاپ دوم، ۱۴۱۴هـ.ق.
- ۱۶۹ . مقدس اردبيلى، احمد بن محمد، مجمع الفائدة والبرهان، قم، انتشارات اسلامى، چاپ اول، ۱۴۰۳هـ.ق.
- ۱۷۰ . ملييارى فنانى، زين الدين بن عبد العزيز، فتح المعين، بيروت، دار الفكر، چاپ اول، ۱۴۱۸هـ.ق.

- ۱۷۱ . مناوی، محمد عبد الرؤوف، فیض القدير، بيروت، دار الكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ.ق.
- ۱۷۲ . موسوعة الفقه الإسلامي طبقاً لمذهب أهل البيت(ع)، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۳ هـ.ق.
- ۱۷۳ . میرداماد، محمد باقر، السبع الشداد، تهران، نشر سيد جمال الدين میرداماد، چاپ اول، ۱۳۹۷هـ.ق.
- ۱۷۴ . میرزای قمی، ابوالقاسم، قوانین الاصول، قم، چاپ سنگی، بی تا.
- ۱۷۵ . نجفی، محمد حسن، جواهر الكلام في شرح شرائع الاسلام، بيروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ هفتم، بی تا.
- ۱۷۶ . ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، تهران، چاپ اول، ۱۳۵۰هـ.ش.
- ۱۷۷ . نمله، عبد‌الکریم بن علی، الجامع لمسائل اصول الفقه، ریاض، مكتبة الرشد، ۱۴۲۰هـ.ق.
- ۱۷۸ . نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، بيروت، قم، مؤسسه آل البيت(ع)، چاپ اول، ۱۴۰۸هـ.ق.
- ۱۷۹ . نووی، محیی‌الدین بن شرف، المجموع شرح المهذب، بيروت، دارالفکر، بی تا.
- ۱۸۰ . _____، روضة الطالبین، بيروت، دار الكتب العلمية، بی تا.
- ۱۸۱ . وحید بهبهانی، محمد باقر، الفوائد الرجالية، بی جا، بی نا، بی تا.

السير التاريخي لمصطلح الفقه

مسعود الإمامي

الخلاصة

تعرّض المقال في أربعة فصول منه إلى بيان ثلاثة معانٍ مرّ بها لفظ الفقه في اللغة والاصطلاح، وكذلك سير تطوّره واستعماله بين عموم المسلمين والعلماء طوال التاريخ، وقد انتهى المقال إلى أنّ أصل معنى الفقه لغة هو الفهم العميق، ثمّ تحوّل تدريجياً إلى الفهم العميق للدين بعد نزول الآية ١٢٢ من سورة التوبة، وفي بداية القرن الخامس الهجري انتقل إلى المعنى الثالث وهو الفهم العميق للأحكام الشرعية، وقد شاع هذا المعنى واستقرّ إلى يومنا وهو المتبادر عند الاطلاق، وعليه فإنّ المعنى الثالث لم يكن زمن الأئمة(ع) فلا تنزّل عليه النصوص القرآنية والروائية. وقد تعرّض المقال في الفصل الخامس منه إلى النتائج العلمية المستتجة من الفصول المتقدّمة. المصطلحات الأساسية: الفقه، الفقيه، الفقهاء، مرجعية التقليد.

فقه

٣٦٢

السنة ١٨، العدد ٧١-٧٠